

درباره نشست کاخ سفید با "مخالفین" جمهوری اسلامی!

"دیدار برخی از مسئولین کاخ سفید از جمله الیوت آبرامز (مسئول بخش خاورمیانه در شورای امنیت ملی آمریکا) و نیکلاس برنز (معاون سیاسی وزارت خارجه آمریکا) با تعدادی از مخالفین جمهوری اسلامی که از آنها به نام "عده‌ای از اقلیت‌های قومی، مذهبی و فعالین حقوق بشر" نام برده شده است، برای کسانی که جهت خلاصی از شر جمهوری اسلامی به "امدادهای غیبی" دل بسته‌اند به مثابه جدیت دولت آمریکا در پیدا کردن "آلترناتیو"ی برای این رژیم تعبیر شده است."

صفحه ۲



**در جنگ ضد خلقی لبنان
چه کسی پشت سر چه کسی ست؟**

صفحه ۴

در این شماره می خوانید:

- ۵ کشتار کارگران سلیمانیه به دست دولت "ملی" کردستان!
- فرودگاه انگلستان برای انتقال
- ۶ بمب به اسرائیل مورد استفاده قرار گرفته شد
- ۷ مرگ اکبر محمدی، سند دیگری از جنایات جمهوری اسلامی!
- ۷ سرکوب زنان توسط پلیس‌های زن!
- ۹ "مقدمه ای بر احیای سوسیالیسم" (ترجمه)
- ۱۲ فلسطین زیر ستم امپریالیسم و صهیونیسم
- ۱۲ نکاتن درباره تنوری مبارزه مسلحانه
- تأملی در دومین روز از
- ۱۴ تظاهرات ۶ ساعته ضدجنگ روز شنبه پنجم آگوست ۲۰۰۶ در لندن
- ۱۷ شرکت عوامفربانه عوامل دولتی مونتروال در تظاهرات ضدجنگ
- ۱۷ کنفرانس G8 در سنت پیتزبرگ
- ۱۸ نامه‌ای از کردستان عراق!
- ۱۸ سینه‌زنی اکبر گنجی زیر کونل منشور "حقوق بشر"
- ۱۹ سرکوب مبارزات مردم در کردستان عراق همچنان ادامه دارد!
- ۲۰ ترجمه انگلیسی خلاصه‌ای از سرمقاله پیام فدایی

روز با یکی از فرستادگان رژیم در حال گفتگو می‌باشند.

واقعیت این است که در رابطه امپریالیسم با دولت‌های وابسته چند موضوع را نباید فراموش کرد. اولاً: مخالفت‌های ظاهری چنین رژیم‌هایی با امپریالیسم و حتی قصد امپریالیست‌ها جهت تغییر این رژیم‌ها، هویت مستقلی برای آنها ایجاد نمی‌کند- تجربه طالبان در افغانستان و شاه در ایران در این زمینه به اندازه کافی گویا است. چرا که امپریالیسم هیچگاه سرنوشت خود را با سرنوشت رژیم‌های وابسته گره نمی‌زند. ثانیاً: وقتی که پرونده رژیم بقول خودشان "روی میز" قرار گرفت همه روش‌ها و حالات و احتمالات در نظر گرفته می‌شود تا بسته به امکان و با توجه به روند قضایا، راهی در پیش گرفته شود و یا حتی تلفیقی از راه‌های گوناگون عملی گردد که تأمین‌کننده بیشترین منافع برای آنهاست. برای روشن شدن این واقعیات نیازی نیست به راه دور برویم؛ به تجربه سقوط شاه نگاه کنید آنگاه می‌بینید که وقتی که غرب منافع خود را سرکوب انقلاب مردم ما و ایجاد کمربند سبز دور شوروی سابق، قرار داد، به راحتی از رژیم شاه که سال‌ها نقش ژاندارم آنها در ایران و منطقه را بازی می‌کرد دست شست و در خالی کردن پشت رژیم شاه درنگ نکرد. در واقع وقتی که در آن زمان پرونده ایران "روی میز" قرار گرفت و قرار بر رفتن شاه شد چندین طرح مورد توجه قرار گرفت. در همان زمان، جورج بال، معاون سابق وزارت امور خارجه در گزارشی که برای کارتر، رئیس‌جمهور آن زمان امریکا، تهیه کرد چندین آلترناتیو مطرح نمود. از جمله با فرض اجتناب‌ناپذیری سقوط شاه، ضمن اشاره به "شورای سلطنت" از کودتای افسران جوان به شکل لیبی و قدرت‌گیری خمینی و... سخن می‌گفت و دیدیم که سرانجام جمهوری اسلامی را به عنوان جانشین شاه انتخاب کردند. اگر این تجربه را در نظر بگیریم آنگاه می‌توانیم دلیل طرح‌های مختلفی که امروز در رابطه با رژیم جمهوری اسلامی مطرح می‌شود را بهتر درک کنیم و بفهمیم که چرا امریکائی‌ها در حالیکه می‌کوشند مسائل‌شان را با جمهوری اسلامی پیش ببرند در همان حال به مذاکره با نمایندگان "قومیت‌های تحت ستم نشسته و در مطبوعاتشان از تجزیه ایران سخن می‌گویند و در کاخ سفید مهماندار کسانی می‌شوند که خود بهتر از هر کسی می‌دانند که در شرایط

به حاشیه رفته و پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی "روی میز" قرار می‌گیرد و بر حسب شرایط، جهت مقابله با به اصطلاح هسته‌ای‌شدن رژیم، از گزینه حمله نظامی تا ضرورت پیروی از الگوی لیبی سخن به میان می‌آید.

خلاصه در این فاصله هیچ موضوعی نبوده که در تبلیغات از طرف سیاستمداران امریکا بر علیه رژیم بکار برده نشده باشد. اتفاقاً هیچ روشی هم نبوده که از احتمال استفاده از آن بر علیه جمهوری اسلامی سخن نرفته باشد. اما علیرغم همه اینها، در عمل امریکا رابطه تنگاتنگش را با مستبدین حاکم بر ایران حفظ کرده و کتمان هم نمی‌کند که از طرق مختلف با آنها در ارتباط می‌باشد. روشن است که درک این پیچیدگی برای آنها که به "امدادهای غیبی" دل بسته‌اند و روزشماری می‌کنند که امریکا کار رژیم را تمام کند و دمکراسی را در سینی نقره‌ای تقدیم‌شان نماید و یا برای کسانی که عادت کرده‌اند مسائل را به صورت "سیاه یا سفید" ببینند امر ساده‌ای نیست. اینها عادت کرده‌اند که در برخورد با هر مسئله‌ای پاسخ حاضر و آماده آری یا نه را بشنوند و اگر چنین نشنوند آنگاه یا می‌گویند که "بزرگترین قدرت جهان" از سیاست واحد و روشنی پیروی نمی‌کند! و یا مدعی می‌شوند که نیروهای سیاسی قادر به ارائه تحلیل روشنی از سیاست‌های این قدرت نمی‌باشند! در حالیکه اگر رابطه کشورهای امپریالیستی با کشورهای تحت سلطه را به درستی درک کرده باشیم آنگاه این تناقضات نیز قابل فهم می‌شود و می‌توان فهمید که چرا یک روز نوه خمینی را از عراق به امریکا می‌برند و روز دیگر پاسدار دسته چندی را با سیاست خود "سازگار" نشان می‌دهند. و در حین این سازگاری بر طبل "مسئله قومیت" می‌کوبند و از فدرالیسم و تجزیه سخن می‌گویند در حالیکه در همان حال هر

درباره نشست کاخ سفید

با "مخالفین" جمهوری اسلامی!

دیدار برخی از مسئولین کاخ سفید از جمله لیوت آبرامز (مسئول بخش خاورمیانه در شورای امنیت ملی امریکا) و نیکلاس برنز (معاون سیاسی وزارت خارجه امریکا) با تعدادی از مخالفین جمهوری اسلامی که از آنها به نام "عده‌ای از اقلیت‌های قومی، مذهبی و فعالین حقوق بشر" نام برده شده است، برای کسانی که جهت خلاصی از شر جمهوری اسلامی به "امدادهای غیبی" دل بسته‌اند به مثابه جدیت دولت امریکا در پیدا کردن "آلترناتیو"ی برای این رژیم تعبیر شده است. گرچه مقامات وزارت امور خارجه امریکا کتمان نمی‌کنند که مسئله "تغییر رژیم" فعلاً برایشان مطرح نیست و آنچه آنها می‌خواهند صرفاً تغییر برخی سیاست‌های جمهوری اسلامی است، اما چنین کسانی با تشبیه این دیدار با کنفرانس‌هایی که امریکا قبل از سقوط طالبان در افغانستان و صدام در عراق سازمان داده بود، خود را در هیئت شرکت‌کنندگان و پیش‌برندگان سیاست‌های امریکا در چنان کنفرانس‌هایی تلقی کرده و در اینجا و آنجا از قصد امریکا برای تغییر رژیم سخن می‌گویند. اما واقعیت این است که این نشست از جدیتی که طرفداران "امدادهای غیبی" ادعا می‌کنند برخوردار نبوده و نمی‌تواند باشد. البته قابل انکار نیست که از نظر دیپلماتیک، کاخ سفید با ترتیب‌دادن چنین دیدارهایی، بر مخالفت خود با برخی از سیاست‌های جمهوری اسلامی تاکید کرده و به این وسیله پیام مشخصی برای سردمداران رژیم فرستاده و آنها را تحت فشار قرار می‌دهد.

واقعیت این است که از زمانیکه هیئت حاکمه امریکا حادثه ۱۱ سپتامبر را به دستاویزی جهت گسترش سلطه جهانی خود قرار داده و رئیس‌جمهور این کشور رسماً جمهوری اسلامی را یکی از اجزاء "محور شر" توصیف کرد، تاکنون هیچ روزی نبوده که دستگاه تبلیغاتی امریکا به شکلی تنور تبلیغات بر علیه رژیم حاکم بر ایران را گرم نکند.

در این تبلیغات، زمانی کمک رژیم جمهوری اسلامی به گروه‌های تروریستی در لبنان و مناطق دیگر برجسته می‌شود و زمانی نقض حقوق بشر به وسیله این رژیم سرکوبگر را وسیله فشار به او قرار می‌دهند سپس همه اینها

فعلی هیچ نقش موثری در صحنه سیاسی ایران ندارند.

واقعیت این است که آمریکا جهت گسترش سلطه امپریالیستی خود در جهان و حفظ موقعیت برتر خود در رقابت با امپریالیست‌های دیگر می‌کوشد بخش هرچه بزرگ‌تری از بازارهای جهان را تحت سیطره خود درآورد و به همین دلیل هم جهت گسترش مناطق نفوذ خود تلاش می‌ورزد تا حضور مستقیم نظامی خود را تشدید نماید و در این راه همانگونه که نشان داده است، تردیدی در براندازی دولت‌های - هرچند وابسته - بخود راه نمی‌دهد.

در چنین چارچوبیست که ما شاهدیم که دولت آمریکا زیر پوشش طرح "خاورمیانه بزرگ" و "دمکراتیزه کردن خاورمیانه" می‌کوشد تا سیاست‌های خود را در این منطقه به پیش ببرد و به همین دلیل هم ضروری می‌داند که در ایران نیز نقش هرچه بزرگتری نسبت به قبل به دست آورد. این جوهر اصلی "مخالفت‌های" آنها با جمهوری اسلامی می‌باشد! و روشن است که در چنین پروسه‌ای اگر لازمه برآورده شدن خواست‌ها و تحقق منافع امپریالیسم آمریکا، سقوط جمهوری اسلامی باشد، به رغم تمامی خدمات رژیم جمهوری اسلامی به امپریالیست‌ها، آنها هیچ تردیدی در این امر بخود راه نخواهند داد.

اینکه این سیاست در عمل چه شکلهائی به خود بگیرد امر دیگریست که به پروسه متحول شرایط وابسته است. اما این روند هرطور که پیش برود تغییری در این واقعیت نمی‌دهد که تلاش‌های آمریکا در ضدیت با منافع مردم ما بوده و اساساً همه سیاست آنها در خاورمیانه و در رابطه با ایران برای محکم‌تر کردن زنجیرهای اسارت توده‌های تحت ستم خاورمیانه و از جمله مردم ما طرح‌ریزی می‌شود. تجربه نشان داده که امریکائی‌ها جهت رسیدن به منافع خود، طرح‌های مختلفی را پیش می‌کشند و با نیروهای گوناگونی تماس می‌گیرند؛ اما همین تجربه نیز بارهای بار ثابت کرده که گرچه دولت آمریکا با مخالفین جمهوری اسلامی ارتباط گرفته و از این وسیله (ارتباط) جهت فشار وارد کردن به جمهوری اسلامی سود برده است، اما هرکجا مصالح‌اش حکم کرده، از "سوزاندن" این افراد یا گروه‌ها نیز ابائی نداشته است. حال چه بصورت اعلام علنی کمک‌های مالی سازمان‌های جاسوسی خود به آنها (نمونه تیمسار مدنی) و یا نمایش فیلم از زندگی شخصی‌شان (نمونه رضا پهلوی) پس بهتر است کسانی که بوی کباب شنیده‌اند زیاد تند نروند چرا که به قول آن مثل معروف، این بوی کباب نیست، دارند "خر" داغ می‌کنند!

متن ترجمه شده گفتگو با رفیق اشرف دهقانی در مورد رویدادهای اخیر آذربایجان و مساله ملی به زبان ترکی استانبولی

به آدرس ما

در شبکه اینترنت مراجعه نمایید: <http://www.siahkal.com>

نگاهی به برخی اخبار

- دولت انگلستان از انعقاد قراردادی جهت فروش ۷۲ فروند هواپیمای جنگی به ارزش حدود ۱۹ میلیارد دلار با عربستان سعودی خبر داد.
- گروه‌های مخالف دولت پاکستان یک خط لوله اصلی گاز طبیعی در ایالت بلوچستان - پاکستان را منفجر کردند. تا بحال هیچ گروهی مسئولیت این انفجار را نپذیرفته است. اما در گذشته، مخالفین بلوچ، بارها به تأسیسات نفتی در این منطقه حمله کرده‌اند.
- به دنبال پخش گزارشی از مجلس افغانستان که نماینده‌ای را در حال خواب نشان می‌داد حضور رسانه‌های خبری در مجلس ممنوع شد.
- یکی از مسئولین دولت محلی کردستان عراق اعلام کرد که جمهوری اسلامی جهت سرکوب گروه پ پ ک مناطق شمال عراق را بمباران کرده که در جریان آن چند نفر کشته و زخمی شدند.
- در حالیکه یان اگلند، مسئول امور بشردوستانه سازمان ملل متحد حملات هوایی اسرائیل در جنوب بیروت را نقض آشکار قوانین انسانی ارزیابی می‌کرد؛ کاندولیزا رایس وزیر امور خارجه آمریکا به خبرنگاران گفت: "زمان آن رسیده است که خاورمیانه جدیدی به وجود آید، و به کسانی که خواهان آن نیستند، گفته شود ما پیروز خواهیم شد و آنها راه به جایی نخواهند برد."
- به گزارش یونیسف، صندوق کودکان سازمان ملل متحد هر روز حدود ۱۲۰۰ نفر در جمهوری دمکراتیک کنگو کشته می‌شوند که بیش از نیمی از آنان را کودکان تشکیل می‌دهند.
- پس از آنکه سازمان ملل با انتشار گزارشی از رایج بودن شکنجه در چین آنهم در سطحی گسترده خبر داد، اداره دادستانی دولت چین برای نخستین بار از شکنجه تعریف مشخصی ارائه داد که بر اساس آن، کتک زدن، تحت شکنجه گذاشتن، منجمد کردن، گرسنگی دادن، قراردادن مظنون در هوای بد و خطرناک، و هر آنچه که باعث جراحاتی شدید شود شکنجه تلقی می‌شود.

لیست کمک مالی

سوند

خلق عرب	۴۰۰ کرون
پیام فدایی	۲۰۰ کرون
رفیق کبیر بهروز دهقانی	۲۰۰ کرون

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیرش!

در جنگ ضد خلقی لبنان

چه کسی پشت سر چه کسی است؟

تداوم هجوم وحشیانه ارتش اسرائیل به لبنان و ادامه بمباران و قصابی مردم بیگناه این کشور، صحنه هولناک یکی از جنایتکارانه‌ترین جنگ‌های جاری را به عینه در مقابل چشم جهانیان قرار داده است. کشتار صدها تن از توده‌های بیگناه و نمایش اجساد در خون غلظیده و پاره پاره زنان و مردان و بویژه کودکان - بخصوص آنچه که در جریان جنایت نیروهای اسرائیلی در روستای قانا اتفاق افتاد - طنین فریاد ضجه و درد بازماندگان و مجروحین که در پی هر حمله نابودکننده ارتش اسرائیل در سوگ عزیزانشان فریاد می‌کشند، ویرانی خانه و کاشانه و پل‌ها و مراکز اقتصادی و غیرنظامی و... همه و همه جلوه‌های غیرقابل توصیف جنگ جنایتکارانه‌ای را در مقابل چشمان مردم به تصویر می‌کشند که با کارگردانی امپریالیست‌ها و ارتش جنایتکار اسرائیل و با آتش بیاری دارودسته‌های ضدانقلابی ارتجاعی نظیر حزب‌الله، منطقه خاورمیانه را بار دیگر به جهنمی برای مردم محروم و مبارز آن بدل ساخته است. هزاران کشته و زخمی و آوارگی و خانه‌خرابی صدها هزار تن از توده‌های تحت ستم این منطقه، تنها یکی از عواقب وحشتناک و کوتاه‌مدت این جنگ ضد خلقی را به نمایش می‌گذارد.

در چنین شرایط هولناکی، کوشش آشکار بلندگوهای تبلیغاتی بورژوازی از نخستین روز آغاز این جنگ ضد خلقی بر آن استوار شده که دلیل اصلی هجوم ارتش اسرائیل برای اشغال جنوب لبنان را صرفاً ربوده شدن دو سرباز اسرائیلی توسط دارودسته ضدانقلابی "حزب‌الله" جا بزنند. امری که در طول سالیان مدید و در جریان "مناقشه" خاورمیانه به کرات اتفاق افتاده و هیچگاه به چنین واکنش گسترده - یعنی یک جنگ تمام عیار - از سوی اسرائیل منجر نشده است. به رغم مخالفت قاطعانه افکار عمومی جهان با تداوم این جنگ جنایتکارانه، واقعیتی که خود را در وقوع تظاهرات‌های وسیع ضد جنگ در اروپا و آمریکا و سایر نقاط جهان نشان داده و به رغم درخواست آتش‌بس فوری و بدون قید و شرط و توقف کشتار مردم و عدم تداوم این جنگ ویرانگر، قدرت‌هائی چون دولت آمریکا و انگلیس با هرگونه "آتش‌بس" بدون "حل مسایل دیگر"، بیشرمانه و آشکارا مخالفت می‌کنند؛ و همین امر باعث شده تا ارتش اسرائیل، این چماق شناخته‌شده امپریالیسم آمریکا در منطقه، بتواند به اعمال ضد خلقی خویش یعنی کشتار مردم و ویرانی کاشانه و منابع آنها ادامه دهد و بی‌پروا از هرگونه بازخواست و "قوانین بین‌المللی" نقشه‌های جهان‌خوارانه اربابان خویش را به پیش ببرد. بنا به گزارشاتی که حتی از سوی خود مقامات اسرائیلی و آمریکایی تکذیب نمی‌گردند، نقشه هجوم ارتش اسرائیل برای اشغال لبنان و تضعیف دولت مرکزی این کشور از مدت‌ها قبل آماده شده است. این واقعیات قبل از هر چیز نشان‌دهنده منافع ضد خلقی بسیار بزرگتری - فراتر از "آزادی" ۲ سرباز اسرائیلی - است که در پشت این بحران قرار گرفته است. انعکاس این حقیقت را می‌توان در مواضع رسمی صریح مقامات آمریکایی دید که در مقابل خواست دولت‌های رقیب و در رأس آنها فرانسه برای "آتش‌بس فوری" و "مذاکره برای یافتن راه حل"، بیشرمانه از زبان وزیر امور خارجه خود "کاندلیسا رایس" اعلام می‌کنند که "من سودی در دیپلماسی نمی‌بینم، اگر قرار باشد که اوضاع به روال قبل از هجوم ارتش اسرائیل به

لبنان بازگردد. من فکر می‌کنم که چنین امری یک اشتباه خواهد بود. آنچه در اینجا ما شاهد آنیم، به تعبیری آغاز کار و دردهای قبل از زایمان یک خاورمیانه جدید است. ما هرچه بکنیم یا نکنیم، باید این جنین را به سمت جلو و بیرون برانیم و نه به سمت عقب."

در مقابل، دولت فرانسه نیز در کشاکش این بحران از یک سو نخست وزیر خویش "دومینیک ویل پن" را به لبنان فرستاد تا "حمایت" کشورش از دولت لبنان و مقاومت در برابر لشکرکشی اسرائیل را به اطلاع مقامات آن کشور برساند و از سوی دیگر کوشید تا در جریان اجلاس سران کشورهای صنعتی (جی ۸) در سن‌پترزبورگ روسیه، آمریکا را تحت فشار قرار دهد که عملیات نیروهای اسرائیلی در لبنان، که در حقیقت بر علیه منافع فرانسه در منطقه هم هست را قطع نماید و مسایل را از طریق "مذاکره" با فرانسه و دولت لبنان به پیش ببرد. اما در جریان این نشست، جورج بوش رئیس‌جمهور آمریکا برای از بین بردن هرگونه شبهه‌ای در مورد عزم آمریکا در تداوم بحران و جنگ، وقیحانه به رقبای فرانسوی و شرکای آنها اعلام کرد "آنچه در حال حاضر در لبنان و فلسطین می‌گذرد، یک عملیات اسرائیلی مورد حمایت آمریکا نیست؛ بلکه یک عملیات آمریکایی است که بوسیله اسرائیل انجام می‌پذیرد" (به نقل از مقاله "تیری میسان" روزنامه نگار فرانسوی و بنیانگذار شبکه فرانسوی - جهانی ولتر)

بدنبال چنین اعلامی بود که نخست‌وزیر لبنان نیز برنامه سفر وزیر خارجه آمریکا به لبنان در روزهای اخیر را لغو نمود و از او خواست که به لبنان نرود چرا که در آنجا به او "خوش آمد"ی نخواهند گفت! در تداوم این تضادها، دولت فرانسه رسماً اعلام کرد که پیشنهاد آمریکا برای برچیدن نیروی نظامی حزب‌الله و جایگزین کردن یک "نیروی صلح بین‌المللی" در جنوب لبنان را قبول نکرده و این نیرو را "تحریم" خواهد نمود.

واقعیت این است که شعله‌های جنگ خانمانسوزی که اکنون و یکبار دیگر بطور روزمره حیات و کاشانه توده‌های تحت ستم لبنان را می‌سوزاند، اساساً یک جنگ امپریالیستی است. تضاد آشکار بین امپریالیست‌های آمریکا و فرانسه نیز که در حوزه دیپلماسی بروز می‌کند، در واقع بیانگر تضاد منافی است که آمریکا و فرانسه در لبنان دارند. جنگ اخیر اسرائیل را یک "عملیات امریکائی" خوانند "که بوسیله اسرائیل انجام می‌پذیرد" و در مقابل درخواست فرانسه برای آتش بس، اعلام صریح این مطلب که جنگ کنونی در لبنان "دردهای قبل از زایمان یک خاورمیانه جدید" می‌باشد، آشکارا نمایانگر تضاد منافع بین امپریالیسم آمریکا و متحدینش (به طور مشخص، امپریالیسم انگلیس) با امپریالیسم فرانسه و دیگر دول امپریالیستی بوده و ماهیت و دلایل واقعی جنگ بربرمنشانه و ارتجاعی اخیر در لبنان را نشان می‌دهد.

همه می‌دانند که منطقه خاورمیانه و بویژه لبنان از دیرباز بدلیل موقعیت استراتژیک خویش و بدلیل وجود ثروت‌ها و منابع بسیار وسیع و غنی خود یکی از کانون‌های تاخت و تاز دولت‌های جهان‌خوار امپریالیستی بوده و در اثر رقابت‌های ضد خلقی این دولت‌ها برای اعمال سلطه و استیلایشان بر منابع منطقه و استثمار غارت توده‌ها، این منطقه به یکی از گره‌گاه‌های تضادهای امپریالیستی در سطح بین‌المللی بدل گشته است. در چارچوب این تضادهاست که ما می‌بینیم دول امپریالیستی سالها لبنان را به صحنه یک جنگ داخلی وحشتناک تبدیل کرده

متوسل شویم، بلکه کافی است که به برخورد این دولت نسبت به طبقه کارگر توجه کنیم که تیراندازی اخیر به سوی آنان در جریان یک اعتصاب با برجستگی ماهیت ضدانقلابی دولت به اصطلاح ملی کردستان عراق را نشان می دهد. اما قبل از پرداختن به این واقعه خونبار، لازمست اندکی به عقب برگشته و به شرایط کار و زندگی این کارگران نگاهی بیاندازیم.

تحت سلطه دولت محلی کردستان- به رغم درآمدهای مالی چشمگیر این دولت بویژه از منابع خارجی- طبقه کارگر و زحمتکشان کردستان روز به روز از تمام سرویسهای اجتماعی که قبلا از آن تا حدودی بهره مند بودند محروم و محروم تر شده اند. امروزه از تلویزیونهای که تحت کنترل دولت هریم است میشنوم و میبینیم که طبقه کارگر از سرویسهای پیش پا افتاده مثل آب، برق، مسکن، آموزش و پرورش و بهداشت محروم هستند. مسئله مسکن و تهیه مایحتاج اولیه زندگی کارگران و زحمتکشان به مراتب وخیم تر از زمان صدام است. این در حالی است که شهرکهای با کیفیت بسیار عالی که البته از جانب توده‌های رنج دیده عراق به حق "فرعون آباد" نامیده میشود، ساخته شده و به مزایده گذاشته میشود که خواه نا خواه حتی یک نفر کارگر نمیتواند در صد سال آینده هم در این گونه مزایده‌ها شرکت نماید.

کشتار کارگران سلیمانیه به دست دولت "ملی" کردستان!

قبل از سرنگونی دولت بعثی عراق، صدام حسین، دیکتاتور حاکم وقت برای اینکه چند صباحی بیشتر بر اریکه قدرت باقی بماند، البته تحت فشار از بیرون، تن به سازش با نیروهای سیاسی ملی داد و حاضر شد که کردستان، دولت "خود مختار" داشته باشد. این دولت که از اول قرار بود با انتخابات آزاد و شرکت همه نیروهای سیاسی در منطقه تشکیل شود در عمل بدون یک انتخابات آزاد، عملاً دولتی شد که مشروعیت آن از همان روز اول زیر سوال بود. اما بعد از سرنگونی رژیم صدام و جنگی تحمیلی بر کل عراق از جانب آمریکا (دولت هریم) local government روز به روز چهره واقعی و طبقاتی خود را ظاهر و ماهیت ضد انقلابی خود را آشکارتر نمود.

برای نشان دادن این واقعیت لازم نیست که به آمار و ارقام موجود و موق در مورد دزدی، فساد و رشوه خواری، فساد اداری و غیره از طرف سران این دولت

روز ۲۷ ماه جولای خبری از طرف خبرگزاریهای مستقل "ناوینه" (آینه) و "هاو ویاتی" (همشهری) و چند منبع دیگر پخش شد مبنی بر اینکه گارد نگهبانی کارخانه سیمان تاسلوجه سلیمانیه به دستور صاحب کارخانه- که از دست اندرکاران دولت به اصطلاح ملی کردستان می باشد- به کارگران تیراندازی کردند که در نتیجه آن سیزده تن زخمی و چند نفر کشته شدند.

طبقه کارگر کردستان عراق همواره تحت ستم و استثمار مضاعف بوده است. از طرفی طبق معمول و بنا به قانونمندیهای یک جامعه طبقاتی سرمایه داری همواره مانند همه کارگران در سایر نقاط جهان استثمار شده است، از طرف دیگر به علت وجود مبارزه ملی به طور مستمر و مداوم در طول صد سال اخیر بار سنگین و سهم بزرگی از هزینه این مبارزه هم از نظر اقتصادی و هم از نظر انسانی بر عهده این طبقه بوده است.

نقشه اشغال دوباره لبنان توسط اسرائیل و تحت فشار قرار دادن دولت لبنان بمنظور گسترش سلطه امریکا در منطقه در مرکز توجه مقامات آمریکایی قرار گرفت. درست بدلیل چنین واقعیاتی است که ما می بینیم مقامات ضدخلقی آمریکا بر طبل جنگ می کوبند، و در مقابل تمامی رنج و محنتی که جنگ کنونی برای توده‌های منطقه و بویژه توده‌های تحت ستم لبنان و فلسطین به ارمغان آورده، با وقاحت کامل و آشکارا از "زایش" یک خاورمیانه جدید" مطابق با منافع غارتگرانه خویش که بر دریای خون توده‌ها ساخته می شود، داد سخن می دهند. هجوم ارتش اسرائیل به لبنان در تداوم این روند است که اتفاق می افتد و جنگ فاجعه بار لبنان نه جنگ بین "اسلام" و "صهیونیسم" بلکه جنگ بین قدرت‌های امپریالیستی برای گسترش سلطه اقتصادی و سیاسی و نظامی خویش در منطقه و برای داشتن دست بالا در غارت و استثمار مردم زحمتکش و محروم این منطقه می باشد.

نیروهای انقلابی و آزادیخواه باید با توجه به حقایق فوق به افشای ماهیت این جنگ و نشان دادن این امر که در جنگ ضدخلقی کنونی "چه کسی پشت سر چه کسیست" بپردازند و از مبارزات توده‌های تحت ستم منطقه برای قطع هرگونه مداخله و آتش افروزی امپریالیست‌ها و دارودسته‌های ارتجاعی و مزدور در زندگی خویش، بمنظور رسیدن به آزادی و دمکراسی پایدار در منطقه دفاع نمایند.

و برای سرکوب مبارزات توده‌های لبنانی و فلسطینی از یک سو و تأمین منافع غارتگرانه خویش از سوی دیگر، این کشور را به ویرانی کشانده و حیات توده‌های تحت ستم لبنانی و فلسطینی در منطقه را در زیر چکمه‌های ارتش‌های مزدور اسرائیل و سوریه و همچنین دارودسته‌های مختلف نظامی و شبه‌نظامی وابسته نظیر حزب‌الله و حماس و غیره نابود کردند. از سال‌ها پیش، در نتیجه توافقات بین دول جهانخوار و دارای منافع در لبنان "صلحی" برقرار شد که در چارچوب آن سرانجام ارتش اسرائیل از جنوب لبنان خارج شد، دولت مرکزی لبنان که فرانسه از آن حمایت می کرد تشکیل گشت و در حالیکه تمامی نیروهای مبارز و مردمی فلسطین به عنوان یک شرط "صلح" خلع سلاح شده و لبنان را ترک کردند، نیروهای ضدانقلابی "حزب‌الله" در کابینه جدید سمت‌هایی را به خود اختصاص دادند و اجازه یافتند تا نیروهای نظامی خویش در این کشور را حفظ کنند. با روی کار آمدن دولت بوش در آمریکا و قرار گرفتن "نقشه خاورمیانه بزرگ" در دستور کار این دولت، بار دیگر مساله فلسطین و لبنان در مرکز توجه آمریکا قرار گرفت و تضادهای بین قدرت‌های امپریالیستی و بویژه آمریکا و فرانسه در این منطقه تشدید شد. بالاخره در دوره اخیر و بدنبال ترور نخست‌وزیر سابق لبنان یعنی رفیق حریری (از مدافعان نفوذ آمریکا در لبنان) سرانجام در اثر فشارهای دولت بوش ارتش سوریه مجبور به ترک لبنان شد و در شرایط ضعف دولت مرکزی لبنان که فاقد یک ارتش قوی و منسجم می باشد،

ترجمه از: دبلی تلگراف - ۲۶ جولای ۲۰۰۶

فرودگاه انگلستان برای انتقال بمب به اسرائیل مورد استفاده قرار گرفته شد

نوشته شده توسط: تامس هاردینگ گزارشگر وزارت دفاع و انیل داور

انگلستان به عنوان گذرگاه مرحله‌ای برای فرستادن مقدار قابل توجهی از بمب‌های تخریب‌کننده پناهگاه‌های نظامی زیرزمینی، از آمریکا به اسرائیل مورد استفاده قرار گرفته است. اسرائیلی‌ها برای منفجر کردن پناهگاه‌های نظامی زیرزمینی رهبران حزب الله در لبنان، بمب‌های باهوش ۵۰۰۰ پوندی می‌خواهند. منابع وزارت دفاع تأیید کردند که دو هواپیمای اجاره‌ای ایر باس A310 که مملو از بمب‌های جی بی یو ۲۸ که بوسیله اشعه لیزر هدایت می‌شوند در "پرست ویک" در نزدیکی "گلاسکو" برای سوخت‌گیری و استراحت کارکنان هواپیما بعد از گذار از اقیانوس آتلانتیک در تعطیلات آخر هفته، به زمین نشستند. این فرودگاه قبلاً هم توسط سازمان سیا برای تحویل دادن متهمین تروریست استفاده شده بود. موافقت دولت انگلیس با این پروازهای نظامی، دیشب توسط حزب لیبرال دمکرات انگلیس مورد انتقاد قرار گرفت. مایکل مور سخنگوی امور خارجه این حزب گفت: "با در نظر گرفتن ابعاد غیرقابل مقایسه حملات نظامی (اسرائیل)، دولت (انگلیس) می‌باید در جهت متوقف کردن انتقال تمام سلاح‌های نظامی چه مستقیم و چه از طریق انگلیس اقدام کند. یک سخنگوی دفتر امور خارجه گفت: "ما در حال بازنگری برخوردارمان با این پروازها هستیم."

کشتار کارگران سلیمانیه به دست دولت "ملی" ...

بقیه از صفحه ۵

امروزه اقتصاد کردستان عراق یک اقتصاد تولیدی نیست. مردم عادی با کار بدون ارزش و سودآور امرار معاش مینمایند، دلالی و صرافانی و قاچاق، عمده منبع درآمد است. تنها آن بخش از اقتصاد سالم است که توسط کارگران در بخش صنعتی پیش می‌رود و منبعی است برای تأمین بودجه دولت و درآمد ملی. این بخش از آنجائیکه لقمه چرب و نرمی نیست، به بخش خصوصی واگذار شده و میشود. کارخانه سیمان تاسلوجه سلیمانیه نیز از اولین کارخانه‌هایی است که به بخش خصوصی واگذار شده است.

این کارخانه در ۲۰۰۵/۲/۱۲ به دو شرکت، یکی مصری به نام "توراسکومی" و دیگری شرکت کردستانی به نام "آسیای کردستان" فروخته شده است. صاحب شرکت "آسیای کردستان" آقای فاروق ملا مصطفی میباشد. این دو شرکت در این بخش در هم ادغام شده و کارخانه سیمان تاسلوجه به نام شرکت UCC را بوجود آورده اند که تحت مدیریت جدید و نگرهبانی مسلح اداره می‌شوند. ناگفته نماند که به علت ویرانی حاصل از جنگ، تولید سیمان در عراق و خصوصاً کردستان از پر منفعت ترین بخش های صنعتی میباشد.

طبق قراردادی که این دو کمپانی با دولت هریم امضا کرده‌اند بعد از ده سال کارخانه کاملاً به مالکیت رسمی این کمپانی درخواهد آمد. در قرارداد آمده است که هر کارگری باید در روز ۷ ساعت و در هفته ۳۵ ساعت کار کند و از این بیشتر اضافه کاری محسوب میشود. در حال حاضر کارخانه در سه شیفت کاری تولید میکند:

شیفت ۱: از ساعت ۸ صبح تا سه بعد از ظهر - ۷ ساعت

شیفت ۲: از ۳ بعد از ظهر تا ۱۱ شب - ۸ ساعت

شیفت ۳: از ۱۱ شب تا ۸ صبح - ۹ ساعت

برای کارگران که در شب اضافه کاری میکنند هر ساعت ۱۵۰۰ دینار در نظر گرفته شده است. (کارمندان و مهندسين بیشتر میگیرند).

در حال حاضر، کارگران قدیمی کارخانه و کارگران مصری که فعلاً تعدادشان حدود ۲۰۰ نفر است - ولی بر تعداد آنها روز به روز اضافه می‌شود - ترکیب کارگران این کارخانه را تشکیل می‌دهند. دستمزد کارگران (پایه حقوق) بنا به سابقه کار و مهارتهای کاری بین ۲۵۰ تا ۴۲۰ هزار دینار در ماه است (حقوق یک پزشک در عراق ۳ میلیون دینار در ماه است). بعد از انتقال کارخانه به صاحبان جدید، تولید کارخانه به علت تشدید استثمار به روزانه ۴۱۲۰ تن رسید. لازم است بدانیم که قیمت سیمان در بازار امروزی کردستان، هر تن، ۱۴۰ دلار آمریکایی است.

دستمزد کارگران قبل از انتقال کارخانه به شرکت UCC شامل مزایا و اضافه کاری نمیشد. بلکه حقوق ثابت کارگران بود. اما آنها با انجام کار به شکل "قطعه کاری" (مزد بر حسب مقدار کاری که هر کارگر انجام می‌دهد) پاداش کار می‌گرفتند. هر چند این شکل از کار، شدت استثمار را چندین برابر میکند اما کارگران باز تن به چنین کاری میدادند. از آنجا که سیستم پاداش بر مبنای تولید اضافی بود، در آن شرایط به علت فرسودگی دستگاه‌ها امکان چندانی برای این امر نبود. در حالیکه پس از انتقال کارخانه به UCC، با بازسازی و نوسازی کارخانه از یک طرف و فشارهای روزمره اقتصادی، کارگران به امید پاداش بیشتری، تولید را چند برابر بالا برده‌اند. در آن زمان در ازای هر ۹۰۰۰۰ هزار تن تولید سیمان در ماه، به هر کارگری حدود ۴۵ تا ۵۰ هزار دینار پاداش میرسید. اما از دو ماه پیش کارفرمای جدید بالکل از پرداخت پاداش به کارگران خودداری کرده است. اگر همان پاداش زمان قدیم را حساب کنیم کارفرمای جدید هر ماه به حساب ۷۰۰

کارگر موجود در کارخانه، بیش از ۷۰۰۰۰۰۰۰ دینار به جیب میزند. (۷۰۰

ضرب در ۵۰ هزار دینار)

در قراردادی که بین کمپانی مذکور با دولت هریم منعقد شده، ذکر شده است که این کمپانی تا ۲۰۰۷/۲/۱۲ نمیتواند کارگر و یا کارمندی را اخراج کند و اگرچنین کند باید برابر "قانون" (کدام قانون؟) به فرد اخراجی حقوق کامل پرداخت نماید. اما بعد از این تاریخ صاحبان کارخانه میتوانند تا پنجاه درصد از کارگران را اخراج نمایند. در واقعیت امر، هنوز به پایان این مهلت ناروا نرسیده‌ایم که ۱۸۸ نفر اخراج شده‌اند و هیچ "قانونی" هم برای فریاد رسی به کارگران اخراجی نیست. در مورد چگونگی برخورد به کافرما در صورت خودداری از پرداخت "پاداش" (مزد کارگر که به این اسم خوانده می‌شود) به کارگران نیز چیزی در قرارداد گفته نشده است.

عدم پرداخت پاداش از طرف کمپانی UCC به کارگران در حالی صورت گرفته که کارگران تولید را بالا برده‌اند. اما مهمتر از این، این وضعیت در حالی به آنها تحمیل میشود که مایحتاج روزانه نسبت به زمان قبل از جنگ کویت ۲۵۰ برابر گرانتر شده است و نسبت به قبل از سرنگونی صدام ۱۵۰ برابر گرانتر شده است. کارگران میگویند، ما از این حقوق ناچیزی که میگیریم باید چیزی در حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد آن را به دلالتها و صرافها بدهیم تا بتوانم از این پول استفاده کنیم آنها میگویند حتی صاحب خانه‌های آنها اجاره را فقط با دلار قبول میکنند.

با توجه به شرایط فوق‌الذکر بود که کارگران تصمیم گرفتند که روز ۲۷/۷/۲۰۰۶ در محل کارخانه اعتصاب کنند و درست همین روز کارفرما (فارق ملا مصطفی) چون خود یکی از اعضای رسمی دولت است به نیروی مسلح در کارخانه دستور تیراندازی به سوی کارگران را صادر نمود. تا آخرین دقایق نوشتن این سطور هنوز تعداد واقعی کشته شدگان رسماً مشخص نشده است.

سرکوب زنان توسط

پلیس‌های زن!

سارا نیکو - مرداد ۸۵

تجمع اعتراضی زنان در ۲۲ خرداد امسال در تهران مثل هر حرکت مبارزاتی دیگری نیاز به بررسی همه جانبه دارد که اگر هدف یادگیری و تجربه اندوزی برای مبارزات بعدی باشد می‌تواند به همبستگی بیشتر و پیشبرد و تاثیرگذاری در سطح جنبش زنان کمک کند و شاید با برخوردهای واقعی و اصولی به آنچه اتفاق افتاد بتوان صفوف مبارزاتی زنان جامعه را در راه مبارزه برای احقاق حقوق پایمال شده خویش مستحکم تر کرد. نکات بسیاری در پیرامون این حرکت و نظرات مطرح شده در باره آن وجود دارد که پرداختن به تمام این نکات در یک مقاله امکان پذیر نیست، به امید آنکه بشود در آینده در سلسله بحث هایی به آنها پرداخت.

نکته تعجب آوری که در گزارشات اولیه دست اندرکاران حرکت ۲۲ خرداد و فعالین دیگری که در طول این چند هفته در مورد این تجمع قلم زدند به چشم می‌خورد، شگفتی و ناباوری اینان از حضور چشم گیر زنان پلیس می‌باشد که خشن تر از مردان پلیس با باتوم و اسپره های فلزی به زنان حمله می‌کردند و زنان دستگیر شده را زمین کشان به سوی ماشین های از قبل آماده شده می‌بردند. به طور کلی برخورد آنها به هجوم و نقشی که پلیس های زن در سرکوب زنان در تجمع میدان تیر اعمال کردند، قابل بحث است. مثلاً در گزارشی در رابطه با تجمع ۲۲ خرداد می‌خوانیم که "ماموران زن بیشتر از همکاران مرد خود به تجمع کنندگان توهین می‌کردند. آنان فاطمه زهرا گویان سوگند می‌خوردند که: به خون شهدا شما را لگد کوب می‌کنیم. زنان بسیاری نیز که به عنوان رهگذر از این مسیر می‌گذشتند انگشت به دهان، بگیر و ببندها را نگاه می‌کردند".

سوالی که با دیدن برخوردهای "ناباورانه" در ذهن به وجود می‌آید این است که آیا حافظه ها اینقدر کم شده اند؟ آیا به همین زودی سرکوبی که گشت خواهران زینب برای وادار کردن زنان برای قبول حجاب اجباری در جامعه به وجود آوردند را یادمان رفته؟ آیا زنانی را که تحت نظارت مستقیم سپاه پاسداران، تیغ و سنباده بر لبان عابرین زن می‌کشیدند را از یاد برده ایم؟ همان سپاهی که آقای گنجی یکی از اعضای موثر آن بود و خود علیرغم این که امروز داعیه دفاع از حقوق زنان را می‌کند، به عنوان یک حزب الهی در کنار "خواهران" هم کیش خود، در خیابان ولی عصر پونز بر سر زنان می‌کوبید تا حجابشان را محکمتر کنند! به راستی، چه کسانی جز همین زنان مزدور در هر کوچه و خیابانی با انجام وظائف دینی خود امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند؟ آیا یادمان رفته گشت هایی از نوع همین زنان را که سر هر چهار راه، زنان دیگر را به عناوین و اشکال مختلف مورد اذیت و آزارهای نفرت انگیز خود قرار می‌دادند؟

در ۲۲ خرداد در میدان ۷ تیر ماشین هایی را دیدیم که برای دستگیری زنان و مردان مبارز آماده بودند. اما آیا از یاد برده ایم که چندین سال در خیابانها زنان را در ملاء عام، جلوی چشم خانواده شان به بهانه بدحجابی بزور سوار همین ماشین ها می‌کردند تا به کمیته محلی ببرند تا با زهر چشم گرفتن از آنان سلطه شوم استبداد خودشان را بر آنان غالب کنند؟ آیا جنایاتی را که بازجویان و نگهبانان زن رژیم در



مرگ اکبر محمدی،

سند دیگری از جنایات جمهوری اسلامی!

در تاریخ یکشنبه ۸ مرداد، اکبر محمدی یکی از فعالین جنبش دانشجویی در سیاهچال اوین درگذشت. او یکی از دانشجویانی بود که در جریان خیزش عظیم دانشجویی- مردمی تیر ماه ۱۳۷۸ توسط دژخیمان جمهوری اسلامی دستگیر شده و نخست به اعدام و سپس به ۱۵ سال زندان محکوم شده بود. وی از مدتی قبل با اجازه مقامات زندان، به مرخصی نامحدود آمده بود ولی مامورین سرکوبگر جمهوری اسلامی اخیراً در چارچوب یورش سرکوبگرانه حکومت به فعالین سیاسی و مخالفین خویش، دوباره او را دستگیر و به زندان انداخته بودند. اکبر محمدی در حالی در زیر چنگال مزدوران جمهوری اسلامی جان داد که در اعتراض به وضعیت بلا تکلیفی خویش در زندان، از چند روز قبل از مرگش دست به اعتصاب غذا زده بود.

برخی گزارش‌های منتشره حاکی از آن است که بدنیاال اعتصاب غذای اعتراضی اکبر محمدی، دژخیمان رژیم در زندان به ضرب و شتم و بستن دهان او مبادرت ورزیدند و در اثر این اقدام ضد انسانی، اکبر محمدی که بیمار هم بود، دچار ایست قلبی شد.

مرگ فجیع اکبر محمدی در چنگال دژخیمان جمهوری اسلامی، نمونه دیگری از جنایات بیکران و روزمره این رژیم ضدخلفی برعلیه توده‌های تحت ستم ما و مخالفین خویش بویژه در سیاهچال‌های قرون وسطایی حکومت می‌باشد و به این اعتبار باید از سوی تمامی نیروهای آزادیخواه و انقلابی محکوم گردد. درعین حال مرگ اکبر محمدی زنگ خطری است تا وضعیت زندانیان سیاسی دیگری را دریابیم که هم اکنون در سیاهچال‌های رژیم ضدخلفی جمهوری اسلامی به بند کشیده شده‌اند.

در سال‌های اخیر، سیاهچال‌های رژیم مملو از صدها و حتی هزاران تن از دانشجویان، کارگران، جوانان مبارز و فعالین سیاسی‌ای شده‌اند که در زیر سلطه دستگاه جهنمی شکنجه و تعزیر دیکتاتوری حاکم بدون محاکمه و بدون برخورداری از امتیازاتی نظیر مرخصی و... در وخیم‌ترین شرایط به مقاومت و مبارزه ادامه می‌دهند. این واقعیت با توجه به مرگ اکبر محمدی ضرورت جلب هرچه بیشتر افکار عمومی به وضعیت فاجعه‌بار زندانیان سیاسی را ایجاب می‌کند.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

دروغ بر زندانیان سیاسی قهرمان که دلیرانه در زیر شکنجه‌های

قرون وسطایی رژیم جمهوری اسلامی مقاومت می‌کنند!

زنده باد کمونیسم!

زنده باد انقلاب!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریک‌های فدائی خلق ایران

۲۰۰۶/۸/۱

می برد و با گسترش فرهنگ مرد سالاری و ترویج مذهب و سنن عقب مانده هر روز ریشه های این ستم را عمیق تر می کند. آنچه مسلم است این است که مبارزه برای رفع ستم جنسیتی نیز در گرو مبارزه برای براندازی سیستم سرمایه داری جمهوری اسلامی معنا پیدا می کند.

حقوقی که در تجمع ۲۲ خرداد در رابطه با زنان در ایران درخواست شده از پایه ای ترین حقوقی است که یک شهروند می تواند داشته باشد. حقوقی که هیچ انسان و نیروی مترقی نمی تواند نسبت به آنها بی تفاوت عمل کند. آیا می شود به عنوان کسی که برای آزادی انسانها مبارزه می کند از خواست های برحق حضانت مساوی پدر و مادر بر کودک، حق شهادت برابر، حقوق برابر در ازدواج، ممنوعیت تعدد زوجات و لغو قراردادهای موقت کار دفاع نکرد؟ تمام این خواست ها تک تک می توانند قابل دفاع باشند و وظیفه هر نیروی انقلابی است که از تمام این خواست های انسانی و دمکراتیک دفاع کند. اما واقعیت این است که در چند سال اخیر، خواست های برحق زنان جا مع ما و انگیزه قویشان برای مبارزه با تبعیضات موجود وسیله ای شده که عده ای از زنان رفرمیست روی این خواسته ها سرمایه گذاری کرده و بخش بزرگی از دختران جوان و فعالین را در ایران به دور برنامه های خود جلب کنند. برنامه اینان آنست که با استفاده از خواسته های برحق زنان سلطه نیروهای راست و رفرمیست و اصلاح طلبان و فراکسیون های مختلف طبقه حاکمه را بر روی جنبش زنان تسهیل کنند. به عبارت دقیق تر زمانی که از طرف رژیم برای برپائی تظاهرات به نوعی از مجوز برخوردار هستند، به عنوان رهبر، جنبش زنان را در خدمت به مقاصد رفرمیستی قربانی می کنند. همین ها هستند که بعد از این همه سال شکست و تجربه، به توهم در میان مردم دست زده و این بار سعی می کنند زنان سرکوبگر پلیس را نه نیروئی در مقابل زنان ستمدیده جامعه بلکه در کنار و در صف آنها جا بزنند.

عدم توانایی رژیم در جوابگویی به پایه ای ترین خواست های انسانی جامعه غیرقابل انکار است. رژیم با حمله سرکوبگرانه اش به تجمع زنان در میدان ۷ تیر نه فقط قصد به عقب کشاندن و منفعل کردن مبارزات زنان را داشت، بلکه در این میان ترس اصلی رژیم از این است که کنترل این مبارزات علنی از دست اش خارج شود. ترس از نیروهای مردمی است که در اقصی نقاط ایران پایه های سست حکومتش را به لرزه درآورده اند. ترس رژیم از آن است که مبادا زنان طبقات زحمتکش که امروز بیش از هر زمان دیگری چیزی برای از دست دادن ندارند و زنان آزادیخواه مدافع آنان با استفاده از فضای به اصطلاح قانونی ای که رژیم برای زنان رفرمیست بوجود آورده، تأثیرات انقلابی خود را در جنبش زنان به جای گذاشته و حتی در رأس این مبارزات قرار بگیرند. به همین دلیل این رژیم جنایتکار امروز با افسار گسیختگی در مقابل کوچکترین تجمعی این چنین لشکرکشی می کند تا بتواند به اصطلاح درس عبرتی به دیگر مبارزین بدهد!! این البته نشانه قدرت رژیم نیست بلکه گواهی است از ترس و وحشتش از نفوذ ایده های انقلابی در جنبش زنان و پیوند یافتن آنها با دیگر مبارزات حق طلبانه مردم ایران.

امروز خواست سرنگونی این رژیم از دمکراتیک ترین خواست های مردم ایران است و هر کس به هر دلیل و توجیهی مبلغ و مروج این نظر باشد که دستیابی به حقوق برحق زنان و تثبیت آن در جامعه دیکتاتور زده ایران، بدون از بین رفتن سیستم سرمایه داری حاکم و رژیم های مدافع آن امکان پذیر است خاک به چشم توده ها می پاشد. ما باید با تمام قوا، در جهت افشاء قوانین زن ستیز و قرون وسطایی جمهوری اسلامی مبارزه کنیم ولی صراحتاً باید بگوییم که برای رسیدن به برابری زن و مرد حتی در قانون باید جهت مبارزاتی ما سرنگونی کلیت نظام سرمایه داری و رژیم حافظش جمهوری اسلامی باشد.

زندانیهای مخوف جمهوری اسلامی در سالهای ۶۰ بر زندانیان سیاسی زن اعمال کردند را نمی دانیم؟ مگر عاملین اجرایی این جنایات کسانی جز زنان مزدوری بودند که هم چون هر مرد مزدوری خود را برای خدمت به حفظ منافع رژیم فروخته بودند؟ آیا نقش زنان رژیم در سرکوب و تثبیت شرایط ترور و اختناق در جامعه ما کمتر از مردان بوده؟ پس چرا باید از قساوت زنان مزدور پلیس تعجب کنیم و با ناباوری به آن بنگریم؟ تازه مگر تصاویری را که از زندانیهای ابوغریب بیرون آمده را ندیدیم؟ تصویر سرباز زن آمریکایی که با لبخند و بالا بردن انگشت شست خود در پشت عده ای از مردان لخت عراقی با افتخار ایستاده است! فراموش نکنیم که از هفت سربازی که به اتهام شکنجه و آزار زندانیان ابوغریب متهم شده بودند ۳ نفرشان زن بودند! همچنین مسئولیت اداره زندان ابوغریب را یک ژنرال آمریکایی که زن بود به عهده داشت و بالاترین مقام اطلاعاتی در عراق که مسئولیت مستقیم شرایط برای آزاد شدن زندانیان از زندان ابوغریب را داشت یک زن بود؛ و البته این را هم می دانیم که رئیس همه این ها کسی جز جنایتکار معروف خانم کاندولیزا رایس نمی باشد.

در خیلی از نوشته ها این مسئله مکرراً به چشم می خورد که انگار صرف زن بودن کافی است تا همه زنان در صف مبارزاتی واحدی قرار بگیرند! انگار این جنسیت است که تعیین می کند آدمها در چه صفی قرار می گیرند! نظری که بسیار ساده لوحانه معتقد است که زنان ذاتاً از مردان رئوف ترند! یعنی در سمت گیری های اجتماعی عامل بیولوژی را تعیین کننده می بیند نه پایگاه طبقاتی افراد را، نه این که این افراد در چه موقعیت اجتماعی قرار داشته و وجودشان در خدمت به حفظ چه نظامی است! این همان نظریه فمینیستی است که جنبش زنان را جنبشی صرفاً جنسیتی و مبارزه زنان را فرا طبقاتی می بیند و به نادرستی تصور می کند که صرف زن بودن کافی است تا همه زنان در صف مبارزاتی واحدی قرار بگیرند! همان نظریه ای که مردها را عامل ستمدیدگی زن معرفی می کند و اینطور جلوه می دهد که گویا همه زنها بدون توجه به اینکه متعلق به چه طبقه ای هستند باید در مبارزه برای رفع ستم از زن ها در مقابل مردها صف آرایی کنند. به همین خاطر است که آنها به "سردار طلایی" از فرماندهان نیروی سرکوب جمهوری اسلامی پیام می دهند که "آقای سردار طلایی اگر روزی به این ستم و خشونت می بر ما رفته است اذعان کنید، شاید از شما بخواهیم که اجازه دهید برای نیروهای تحت امرتان (به خصوص برای ماموران زن) که ما را مورد ضرب و شتم قرار دادند "کارگاه آموزشی" درباره حقوق زنان برگزار کنیم تا احتمالاً آن کسانی که با چنین خشونت با ما رفتار کردند لااقل علت اعتراض مدنی ما را بفهمند و بدانند که خواسته های ما واقعا چیست!!" و نمی خواهند ببینند یا این حقیقت را لاپوشانی می کنند که یک نیروی سرکوبگر چه از زنان تشکیل شده باشد و چه از مردان، در مقابل خواست های مترقی و عدالت طلبانه قرار دارد و چه آگاه و چه نا آگاه انجام وظیفه سرکوب به نفع سرمایه داران و دولت آنها را به عهده دارد. چه بسا خود آن زنان پلیس هم قبلاً از اقشار تهی دست جامعه بوده اند که در شرایط سخت فقر و بیکاری موجود در جامعه تن به خواری داده و به خدمت رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی درآمده اند. با این حال واقعیت این است که آنها حالا دیگر به عنوان پلیس، در مقابل مبارزات مردم و طبقه زحمتکش جامعه قرار گرفته اند. در نتیجه نه زن بودن آنها و نه اینکه به چه دلیل پلیس شده اند تغییری در ماهیت سرکوبگرانه آنها نمی دهد. فمینیسم درست در همین نقطه از تقابل بینشی با مارکسیسم است که به انحراف می رود و فراموش می کند که دقیقاً این نظام ظالمانه سرمایه داری است که از حفظ ستم جنسیتی بر زنان بیشترین سود را

جامعه متمدن (یعنی سرمایه داری) فقر از وفور نعمت به وجود می آید. در جایگاه سرمایه داری صنعتی، آنها اصلاحات دور از دسترسی را در شرایط کار در کارخانه، آموزش، وضعیت زنان، رابطه بین شهر و روستا و غیره تبلیغ می کردند. معهذ، ایده هایی که توسط سوسیالیستهای تخیلی ارائه می شد، فاقد برداشتی سیستماتیک از علت‌های شرایط مادی که توصیف می کردند یا موانع واقعی طبقاتی که بر سر راه تغییرات اجتماعی قرار داشت، بود. با وجود همدردی که با طبقه کارگر می‌کردند، اما آنها کارگران را به عنوان عوامل اصلی دگرگونی سوسیالیستی نمی‌دیدند. اون کتابش را تحت عنوان "جهان اخلاقی جدید" با درخواستی از ویلیام چهارم پادشاه بریتانیا پایان می دهد: "در لوای پادشاهی شما، گذار از این سیستم با تمامی بدی‌هایش، به سیستمی مبتنی بر حقایق انکارناپذیر که خوشبختی را برای تمامی آحاد کشور تضمین می کند، بدست خواهد آمد." فوریه اعلام کرد که او هر روز هنگام ظهر در خانه اش در انتظار ثروتمندان خیری نشسته است که تمایل دارند برای ایجاد جامعه کوچکی که بر اساس اصول وی بنا شده است، کمک مالی کنند. و او بیهوده دوازده سال تمام به انتظار نشست. پیروان سن سیمون در ارگان سازمانی شان (The Globe) در ۲۸ نوامبر ۱۸۳۱ اعلام کردند که: "طبقات کارگر بدون همراهی طبقات بالا دست نمی توانند برخیزند. هر گونه ابتکار عملی تنها از طرف این طبقات است که می‌تواند آغاز شود."

در حالی که سوسیالیست های تخیلی برای حمایت از ایده هایشان نهایتاً به طبقات بالا متوسل می شوند، جنبش های انقلابی بیشتری از خود مبارزات روزمره کارگران صنعتی برمی خیزد که عموماً هم اعمال انقلابی خودشان را بعنوان وسایل غلبه بر این سیستم جدید استثماری نمی‌بینند. این به عهده کارل مارکس و فردریش انگلس که در منطقه نسبتاً پیشرفته تر صنعتی آلمان در ۱۸۱۸ و ۱۸۲۰ دنیا آمده و از ابزار دیالکتیکی تجزیه و تحلیل فلسفه هگل سود می جستند بود که برای این جنبش نوپای طبقه کارگر، نقدی سیستماتیک از سرمایه داری فراهم آوردند و نیروی محرکه آن را در انباشت سرمایه و موانعی که بر سر راه هر تلاش برای گذار از این سیستم بوجود می آید، تشخیص دهند. بدین گونه، برتری تحلیل آنها از تحلیل سوسیالیستهای تخیلی که پیش از آنها عرضه شده بود، باعث شد که این تحلیل سریعاً به مبنای اساسی تئوریک سوسیالیسم

داشته اند. و کم و بیش در تمامی سنت های بزرگ مذهبی انسان حضور داشته اند."

سوسیالیسم بعنوان جنبشی اجتماعی - سیاسی از تلاش برای غلبه بر سرمایه داری که از زمان پیدایش اش در قرون شانزدهم و هفدهم بخشی از تاریخ جهان بوده است، سر برآورد. توسط جنگ دهقانی "اناباپتیست ها" و "توماس مونزر" در جریان اصلاحات مذهبی آلمان در قرن شانزدهم به تصور درآمده بود. دوباره در جنبش "Winstanley" و "Diggers" در انقلاب قرن هفدهم انگلستان ظاهر شده و بار دیگر با "Gracchus Babeuf" و "تساوی طلبان" در جریان انقلاب فرانسه قرن هیجدهم خود را آشکار کرد. این بابوف و رفقای تساوی طلب اش بودند که در ۹۶-۱۷۹۵ مطرح کردند که "برابری باید با توانایی های کارگر و نیاز مصرف کننده سنجیده شود و نه با شدت کار و مقدار چیزهای مصرف شده". کارل مارکس بعدها بود که این سخن را بسیار موجز در شعار مشهورش در "نقد برنامه گوتا"، "از هر کس بر اساس توانایی هایش، و به هر کس بر اساس نیاز هایش" به عنوان معیار نهایی جامعه سوسیالیستی یا کمونیستی، مطرح کرد. آن چه که تمامی این جنبش های اولیه به گرد محور آن می چرخیدند، برابری اساسی و ذاتی، برانداختن تبعیضات طبقاتی و اجتماعی و فراتر رفتن از برابری صرف سیاسی که جامعه بورژوازی آن را عرضه می کرد، بود. آنها در مخالفت با رشد دارایی خصوصی، مالکیت عمومی وسایل تولید را تبلیغ می‌کردند.

اصطلاح "سوسیالیسم" اولین بار در فرانسه و به دنبال انقلاب فرانسه در رابطه با ایده های سوسیالیست های تخیلی بزرگ یعنی شارل فوریه و سن سیمون مطرح و بلافاصله توسط جنبش "Owenite" در بریتانیا که رهبر آن رابرت اوون کارخانه دار بود مورد استفاده قرار گرفت. سوسیالیست های تخیلی، سرمایه داری را درست نظیر فنودالیسم که جای خود را به سرمایه داری داده بود، مرحله ای از نظر تاریخی گذرا می دیدند و باور داشتند که این جامعه نیز جای خود را به جامعه ای با فرصت های واقعاً برابر و شکوفایی خرد انسان خواهد داد. نوشته های سوسیالیست های تخیلی در نقد سرمایه داری، درست در زمانی که سرمایه داری صنعتی و طبقه کارگر صنعتی بریتانیا (جایی که یک انقلاب صنعتی همه جانبه و فراگیر در حال شکل گرفتن بود) و فرانسه، شکوفا می شد، بسیار قاطع بود. فوریه نوشت: "در این

توضیح: همانطور که قبلاً نیز عنوان گردیده است درج مقالاتی نظیر آنچه که در زیر خواهید خواند الزماً به معنای تأیید نظرات نویسندگان این مقالات نیست و صرفاً جهت آشنایی و آگاهی خوانندگان پیام فدایی با نظرات موجود صورت می‌گیرد.

"مقدمه ای بر احیای سوسیالیسم"

نویسنده: جان بلامی فاستر

برگرفته از ماهنامه ماننتلی ریویو (جولای - آگوست ۲۰۰۵)

قسمت اول

ترجمه از: پیام مارچ ۲۰۰۶

بیشتر مقالات ماننتلی ریویو با استناد به سوسیالیسم به مثابه بدیلی برای سرمایه داری پایان می گیرند. بسیاری از خوانندگان در سالهای اخیر از ما پرسیده اند که معنای این کار چیست. مگر نه این که سوسیالیسم در قرن بیستم به پایان خویش رسید؟ و مگر نه اینکه بوسیله سرمایه داری شکست خورد؟ و دست آخر اینکه اگر شما مدافع سوسیالیسم هستید، این چه نوع سوسیالیسمی است؟ آیا همچنان در تخیل بسر می بریم و با رویای دست نیافتنی می خواهیم روزگار خود را دلپذیرتر کنیم؟ این پرسش ها منبأب آزمایش هم شده، ارزش پاسخ گویی را دارند. این که چرا تا کنون به پاسخ نپرداخته ایم، بیشتر از هر چیز به عوامل تاریخی مربوط می شود تا به عوامل دیگر. پس از سقوط دیوار برلین در ۱۹۸۹، و فروپاشی شوروی دو سال پس از آن، حداقل به دو دلیل عمده، طرح مسئله سوسیالیسم بسیار مشکل بود:

۱. همذات پنداشتن کامل آن در ذهن عامه مردم با فروپاشی سیستم شوروی
۲. تصویر پیروزمندانانه سرمایه داری که به خودنمایی پرداخته بود

از آنجاکه این باورها، بیشتر محصول ایدئولوژی حاکم اند تا واقعیت، این گونه نتیجه گیری کردیم که تاریخ بندریج این مسایل را روشن خواهد کرد و مسأله سوسیالیسم دوباره خود را به صحنه خواهد کشاند. از آن پس، بحث و گفتگوی باز و گسترده در مورد آینده سوسیالیسم می توانست دوباره از سر گرفته شود. و آن زمان که متقاعد شدیم که زمان فرا رسیده، کار خود را آغاز کردیم. علاوه بر این، با توجه به مسایلی چون رکود دائم اقتصادی، رشد امپراطوری و جنگ و خطر فروپاشی اکوسیستم، برخورد نکردن با شعار مقدس سرمایه داری که "هیچ بدیلی وجود ندارد" جهان را با خطری مواجه می کرد. پل سویری در ژانویه ۱۹۹۳ در ماننتلی ریویو نوشت: "میراث سوسیالیسم عبارت است از بدیل واقعی و زنده سرمایه داری. در صحنه تاریخی جهان، نقش باشکوه "آن دیگری" را بازی می کند. و این به معنای انکار ایده های اساسی سوسیالیسم- برابری و تعاون در مقابل هیرارشی و رقابت- که بخشی از میراث سوسیالیسم اند، نیست. اما این خصوصیات تنها مختص سوسیالیسم نیستند و از لحاظ تاریخی بسیار پیش از پیدایش سوسیالیسم وجود

بدل شود. سوسیالیسم با این مبنای فکری، خصوصیات یک جنبش تاریخی برای تغییر انقلابی و تهدیدی واقعی برای نظام سرمایه داری حاکم را به خود گرفت.

جنبش سوسیالیستی، در سراسر قرن نوزدهم و بدنبال دست درازی سرمایه داری به تمامی جهان گسترش یافت. شورش های کارگری که معروفترین آنها کمون پاریس (۷۱-۱۸۷۰) بود، گاه و بیگاه درمی گرفت، و در عین حال احزاب سوسیالیستی بزرگ (با سیاست سرنگونی سرمایه داری) که شاخص ترین آنها حزب سوسیال دمکرات آلمان بود، شکل می گرفتند. با آغاز قرن بیستم، کاملاً روشن بود که (با نقل قول از همان مقاله پُل سوزی): "آینده بشریت، از نتیجه مبارزه سخت و دراز مدت بین سرمایه داری و اپوزیسیونی که توسط خود سرمایه داری بوجود آمده است، شکل خواهد گرفت". اما این ستیز بین سرمایه داری و مخالفی که توسط خود وی بوجود آمده، با پیدایش امپریالیسم، بسیار پیچیده شد. سرمایه داری از آغاز پیدایش اش، سیستمی جهانی بود که از طریق فرآیند بی رحمانه استثمار که با برده داری و کشتارهای خونین نیز همراه بود، خود را تا کشورهای امریکایی، آسیا و آفریقا گسترش داد. سرمایه داری در بخش کوچکی از جهان یعنی اروپا سر برآورده بود و بلافاصله شکل دولت های هیرارشی را بخود گرفت که در آن یک مرکز و پیرامونی معین و مشخص با دولت هایی واسط در بین آنها قرار داشت. این سیستم در مرکز بر اساس نیازهای درونی تولید و مصرف خویش بنا شد، اما اقتصاد مناطق مستعمراتی پیرامونی، کاملاً بر اساس نیازهای "کشور مادر" شکل گرفت. این رابطه ساختاری با غارت آشکار کشورهای پیرامونی (که نهایتاً توسط قدرت برتر کشورهای امپریالیستی برای حفظ منافع شان حمایت می شد)، همراه گشت. منابع طبیعی کشورهای پیرامونی مورد غارت قرار گرفت و مازاد اقتصادی که این کشورها تولید می کردند، توسط کشورهای مرکز مکیده می شد. اقمار مستعمره یا نومستعمره در شرایط بسیار بد بدهی خارجی (به کشورهای متروپل) قرار گرفتند. بدین گونه کشورهایی که از نظر تاریخی زودتر صنعتی شدند، در مرکز اقتصاد جهانی موقعیت برتری یافتند، در حالی که موانع بر سر راه کشورهای پیرامونی که می خواستند توسعه یابند و از وضعیت پیرامونی خود را نجات دهند، آن چنان عظیم بود که همچنان در وضعیت عقب ماندگی باقی ماندند. در واقع، برای بسیاری از این کشورها، موانعی که مرکز را از پیرامون جدا می کرد، آنچنان عظیم بود که عبور از آن در طول تمامی قرن هایی که توسعه سرمایه داری آغاز شده است، غیر ممکن شد.

در نتیجه رشد امپراطوری سرمایه داری و جریان خراج از کشورهای پیرامونی به مرکز، انترناسیونالیسم که در مبارزات سوسیالیستی اهمیت زیادی دارد، گسترش بیشتری یافت. بخش های قابل ملاحظه ای از طبقات کارگر کشورهای بریتانیا، فرانسه، ایالات متحده، آلمان، ایتالیا و غیره، با این باور که شرایط زندگی خود و کشورهای متبوعشان بهبود خواهد یافت، از گسترش امپراطوری کشورهای متبوعشان حمایت کردند. از سوی دیگر، همچنان که جنگ های امپریالیستی برای کنترل قلمرو جهانی به جنگ اول جهانی منجر شد، طبقات کارگر کشورهای پیشرفته سرمایه داری، خود را تابع اهداف امپریالیستی دولت‌ها و شرکتهایشان کردند. احزاب مهم سوسیالیستی نظیر حزب سوسیال دمکرات آلمان، یک شبه هوادار دو آتشه جنگ شده و بدین وسیله به انترناسیونال سوسیالیستی پشت کرده و راه را برای برادر گشتی باز کردند. این خیانت بزرگ به انترناسیونالیسم توسط احزاب سوسیال دمکرات بزرگ اروپا که بخشی از آن به خاطر منافع شخصی رهبرانشان بوجود آمده بود، شکاف عمیق و عبور ناپذیری را در درون جنبش سوسیالیستی ایجاد کرد. روزا لوگزامبورگ و لنین که رادیکال ترین و جسورانه ترین

موضع را در حزب سوسیال دمکرات آلمان و روسیه داشتند، با جنگ به مخالفت برخاسته و از انترناسیونالیسم سوسیالیستی حمایت کردند. انقلاب ۱۹۱۷ روسیه که درست در اوج جنگ جهانی اول درگرفت، توسط رهبری سوسیالیستی لنین و حزب بلشویک، راه خود را به جلو باز کرد. ظهور اتحاد شوروی نقطه عطف مهمی را در تاریخ رقم زد: اولین تلاش از سوی یک کشور بزرگ برای سرنگونی سرمایه داری و ایجاد جامعه سوسیالیستی.

جنگ اول جهانی، آغازگر بحران بزرگ سیستم سرمایه داری بود که سایه خود را بر نیمه اول قرن بیستم گسترده کرد. دو جنگ جهانی خانمان برانداز و یک دهه کامل از رکود اقتصادی را در بر گرفت. در همان حال که کشورهای سرمایه داری مرکز در جنگ با یکدیگر و یا در بحران اقتصادی بسر می بردند، سلطه شان بر سرزمین های ماورا بحار امپراطوری تضعیف شد. و همین امر، جدا شدن بسیاری از کشورهای پیرامونی را از کشورهای متروپل امکان پذیر ساخت. تنها چند سال پس از جنگ دوم جهانی، انقلاب ۱۹۴۹ چین روی داد. مجموعاً یک سوم از جمعیتی که تقریباً همین مساحت از کره زمین را اشغال کرده بودند، در قرن بیستم خود را از سیستم سرمایه داری جدا کردند. صدها میلیون نفر، شامل تعداد زیادی در درون خود سیستم سرمایه داری در جهت سوسیالیسم قرار گرفتند. نتیجه این تحولات آن بود که مبارزه بین سرمایه داری و سوسیالیسم، اشکال کاملاً جدید و پیچیده تری را بخود گرفت. پیش از آن، یعنی در زمان انقلاب روسیه، قدرت های درگیر اروپایی، نیروهای نظامی خود را در حمایت از ارتش سفید علیه ارتش سرخ در جنگهای داخلی روسیه به این کشور اعزام کرده بودند. ارتش سرخ پیروزمند برآمد، اما به قیمت بسیار بالایی؛ پرولتاریای صنعتی کوچکی که نیروی اصلی پشتیبان انقلاب بود و نیروی انسانی ارتش سرخ را تدارک می دید تلفات بسیار سنگینی داد و بدینگونه انقلاب را از نیروی اصلی طبقاتی اش محروم کرد. در همین حال خیزش های طبقه کارگر انقلابی بلافاصله پس از جنگ اول جهانی به خونین ترین شکل ممکن در آلمان و اروپای مرکزی سرکوب شد. شکست انقلاب در غرب به معنای ایزوله شدن کامل اتحاد شوروی بود. شکست ارتش سفید و متحدین غربی اش در جنگ داخلی، پس از جنگ جهانی اول که قدرت های غربی را به فکر بازسازی اقتصادهایشان انداخت، به جامعه انقلابی در اتحاد شوروی فرصتی برای نفس

کشیدن داد. اما واقعیت های یک انقلاب سوسیالیستی در شرایط کاملاً نامساعد در جامعه عقب افتاده آن روز روسیه، صحنه را برای تراژدی ای با ابعاد وسیع که در دهه های بعدی نیز ادامه پیدا کرد، آماده نمود. تحت فشار برای رشد سریع (حتی اگر برای دفاع از خود هم بود)، اتحاد شوروی را به راه توسعه سریع صنعتی انداخت که اجباراً به مصادره زمین کولاک ها و دهقانان میانه حال و تحمل سختی ها و رنجهای بی شماری برای ملت روسیه منجر شد. هدف آن بود که تنها طی چند دهه، به آنچه که "انباشت اولیه سوسیالیستی" خوانده می شد و جوامع سرمایه داری طی قرن ها به کسب آن نائل شده بودند، برسد. این استراتژی ساختمان "سوسیالیسم در کشور واحد" در جامعه ای عقب افتاده که تازه از جنگ داخلی پرهزینه و تلفاتی سربرآورده بود، به شکافی عمیق بین رهبران و توده های مردم منجر شد که با شدت گرفتن آن در طی سالهای بعدی به تقسیم طبقاتی جدیدی امکان ظهور داد. لنین در سالهای اولیه پس از انقلاب با رشد بوروکراسی و "شوونیسم روسیه کبیر" مبارزه کرد. اما مرگ وی و برآمدن استالین در رأس بوروکراسی حزب، پیروزی کنترل بوروکراتیک و کنار گذاشتن توده ها را از قدرت رقم زد. و این با تصفیه رهبری بلشویکهای قدیمی و پایان هر تلاش برای ساختمان سوسیالیسم به مفهوم جامعه ای که به وسیله تولید کنندگان مستقیم کنترل می شود، دنبال شد. جای شور و شوق انقلابی از پائین راه، مشت آهنین از بالا گرفت. هر چند که به کارگران مزایای اجتماعی - رفاهی زیادی تعلق گرفت و احساس امنیت در بخش هایی از اقتصاد نظیر اشتغال و مسکن که در جامعه سرمایه داری دست نیافتنی است، پایگاه حمایتی وسیعی را برای جامعه در حال انقلاب بوجود آورد، اما اتحاد شوروی مدت ها بود آنچه را که اقتصاددانان "اقتصاد جنگی" می خواندند، پذیرفته بود که با جابجایی اجباری مردم و منابع در برنامه های متوالی پنج ساله مشخص می شد.

اگرچه اتحاد شوروی جنبش انقلابی را بوجود آورد که عزمی جزم برای ساختمان جامعه ای سوسیالیستی داشت، اما این کشور از همان سالهای دهه ۳۰ دیگر کشوری سوسیالیستی به مفهوم کشوری که هدفش ایجاد جامعه ای از لحاظ اقتصادی و اجتماعی برابر است به شمار نمی رفت. اما بهرحال همچنان جامعه ای انقلابی به شمار می آمد که از بسیاری جهات آن را از جامعه سرمایه داری جدا می کرد.

رقابت بین بنگاههای اقتصادی هیچ نقشی در کارکرد اقتصادی جامعه شوروی نداشت. مالکیت خصوصی وسایل تولید منسوخ شده بود. بیکاری وجود نداشت. بسیاری از ضروریات اساسی اجتماعی تضمین شده بود.

سلب مالکیت از مالکیت خصوصی سرمایه داری توسط انقلاب روسیه علیرغم منحرف شدن آن از اهداف سوسیالیستی که با ایجاد جامعه در حال گذار انقلابی دنبال شد، سرمایه داری را با تهدید بزرگی روبرو کرد. به ویژه اگر دیگر مردم جهان به پیمودن همان راه تشویق می شدند. بدینگونه، طبقات حاکم در غرب بقا و تکامل اقتصادی اتحاد شوروی را با نگرانی و وحشت دنبال می کردند. اما نیاز به جبران خساراتی که بوسیله جنگ اول جهانی ایجاد شده بود، کشورهای غربی را از دست زدن به عملیات مستقیم نظامی بیشتر در دوران پس از جنگ بازداشت. سرمایه داری در دوران بحران بزرگ اقتصادی دهه ۳۰، بیشتر به فکر بقای خود بود، در حالی که اتحاد شوروی به رشد بی سابقه خود ادامه می داد. اولین کشوری که توانست راهی برای رهایی از این بحران بزرگ بیابد، آلمان هیتلری بود که اقتصادش را از طریق فرآیند گسترش شدید تسلیحات ترمیم کرد. خطر عظیمی که از جانب نازیها احساس می شد، به اتحاد غیر محتمل بین بریتانیا، ایالات متحده و اتحاد شوروی در جنگ دوم جهانی منجر شد.

اما حتی پیش از آنکه نتیجه جنگ مشخص شود، شیطان خواندن اتحاد شوروی توسط طبقات حاکم غرب آغاز شده بود. هراس ضد کمونیستی که توسط مک کارتیسم در ایالات متحده ایجاد شده بود، همراه با برنامه New Deal که شعارش اتحاد کارگر و کشاورز بود، برای شکاف انداختن در صفوف و خرد کردن جنبش کارگری بوجود آمده بود. تدارکات لازم فراهم آمده بود و خطوط مقدم جبهه برای آنچه که به نظر می رسید می تواند به جنگ سوم جهانی بدل شود، ترسیم شده بود. ایالات متحده پس از جنگ با داشتن انحصار تولید بمب اتمی، استراتژی تقویت پشت جبهه را با هدف کاهش نفوذ شوروی در اروپا در پیش گرفت. اما این استراتژی با دستیابی سریع اتحاد شوروی به بمب اتمی متوقف شد. بدینگونه بود که یک حالت تعلیق طولانی در روابط بین دو کشور بوجود آمد که به جنگ سرد معروف شد. تهدید جنگ، با تسلیح دو طرف متخاصم به هزاران سلاح هسته ای ادامه یافت و تنها زمانی متوقف شد که دو طرف از ویرانگری دوجانبه آن اطمینان یافتند. اما ایالات متحده که قادر نبود استراتژی تقویت پشت جبهه اش را ادامه دهد، بیشتر توجه خود را به دو سوم باقی مانده جهان که هنوز در سیستم سرمایه داری جهانی باقی مانده بودند، معطوف کرد. و بدینترتیب کوشید تا از انقلابات بعدی علیه سیستم جلوگیری کند. در عمل این به معنای دست نخوردن سیستم امپریالیستها بود که نقش استراتژی امریکا را بیش از پیش برجسته می کرد؛ اطمینان یافتن از این که آن ملت هایی که توانسته بودند از سیستم خارج شوند، نتوانند در ساختمان جامعه سوسیالیستی موفقیت بدست آورند. به راه انداختن مباحث فکری علیه سوسیالیسم عملاً کاری از پیش نبرد. و اگر اعتراضات جهانی ادامه می یافت، سرمایه داری چندان دوامی نمی یافت.

اینگونه بود که سه جزء اساسی استراتژی جنگ سرد جهان سرمایه داری به صحنه می آید:

۱. مسابقه شدید تسلیحاتی در مقابل اتحاد شوروی که در آن ایالات متحده و متحدین اش همیشه چند قدم از روسها جلوتر بودند (هر چند که در پایان روسها با پیشرفت در برنامه سلاح های اتمی، عقب ماندگی خود را جبران کردند).

۲. مداخله فعال نظامی ایالات متحده در سرتاسر جهان سوم، که با از دست رفتن جان میلیونها انسان، با فشارهای اقتصادی و سیاسی به کشورهای پیرامونی همراه بود و هدفش نگه داشتن این کشورها در خط سرمایه داری و مکیدن و انتقال ثروت آنها به کشورهای مرکز بود.

۳. خصومت بیرحمانه همراه با تحریمهای اقتصادی و فشارهای سیاسی و نظامی نسبت به کشورهایی که از سیستم جدا شده بودند.

در اواسط دهه ۶۰ یکسری از اصلاحات حداقل اقتصادی و سیاسی در شوروی صورت گرفت، اما همین اصلاحات اندک هم با مخالفت آنهایی که اقشار بالایی جامعه را در تصرف داشتند، روبرو شد. یک طبقه جدید یا Priviligentsia (شامل apparatchiks، مدیران و روشنفکران بهره مند از امتیازات) به ظهور رسیده بود که حاکمیت خود را در طی دهه ها تثبیت کرده بود. هرچند که این طبقه نمی توانست همانند سیستم سرمایه داری، مالک وسایل تولید باشد و ثروت خود را از طریق ارث منتقل کند، اما این طبقه حاکم جدید در شوروی قادر بود تا امکانات بسیار بالایی را از طریق دسترسی به سیستم آموزشی و دیگر وسایل پیشرفته برای فرزندان خود تضمین کند. در سالهای دهه ۶۰، ۷۰ و ۸۰، اتحاد شوروی به خاطر بوروکراسی نهادینه شده، ناجایی تقدم دادن به منابع اقتصادی (مثل سرمایه گذاری در صنایع سنگین و هزینه های نظامی به هزینه کالاهای مصرفی ضروری) و تأثیرات طولانی مدت جابجایی اجباری نیروی کار و منابع که شرایط تولید و مبنای اساسی برای رشد را شدیداً تحت تأثیر قرار می داد، دچار رکود اقتصادی شدیدی شد. این رکود اقتصادی، دیگر کشورهای بلوک شوروی را نیز که مجبور بودند همان سیستم بوروکراتیک مدل شوروی را دنبال کنند که از هر تلاش برای توسعه آزاد سوسیالیستی جلوگیری می کرد در بر گرفت. زمانیکه در مجارستان در ۱۹۵۶ و چکسلواکی در ۱۹۶۸، تلاشهایی برای پیمودن راههای دیگری که ثبات بلوک شوروی را به خطر می انداخت، صورت گرفت، تانک های شوروی به مقابله فرستاده شدند و این تجربه ها را به شکست کشاندند.

آنچه که تمامی فرآیند توسعه اتحاد شوروی را از ابتدا و در ادامه تا فروپاشی نهایی آن (پس از آنکه مبارزه واقعی برای سوسیالیسم از دست رفته بود) تحت فشار قرار میداد، هزینه های عظیم نظامی بود که در واقع از بیرون به این سیستم تحمیل

شده بود که با هجوم نیروهای نظامی کشورهای پیشرفته سرمایه داری در حمایت از ارتش سفید آغاز گردیده و با جنگ سرد به اوج خود رسیده بود. برای کشور سرمایه داری ثروتمندی نظیر ایالات متحده که معمولاً در زیر ظرفیت تولیدی خود و با بیکاری دائمی کار می کند، صرف هزینه های نظامی بالا که از بودجه عمومی تغذیه می کنند، می تواند حتی به رونق اقتصادی منجر شود. درست همانگونه که همین مصرف هزینه های نظامی، آلمان هیتلری را در ۱۹۳۰ یاری داد و به بحران بزرگ اقتصادی در ایالات متحده پایان داد. بحران بزرگ در واقع با سیل سفارشات نظامی از سوی اروپا به جنگ دوم جهانی متصل شد. پس از جنگ، با شناخت این واقعیت که هزینه های نظامی به ایجاد رونق اقتصادی کمک می کند و با بوجود آمدن امپراطوری عظیمی که باید از آن دفاع می شد، ایالات متحده به صرف هزینه های دفاعی و نظامی عظیم خود ادامه داد.

ادامه دارد...

تاملی در دومین روز از تظاهرات ۶ ساعته ضدجنگ...

بقیه از صفحه ۱۶

امروز در دومین روز از تظاهرات ضدجنگ به نسبت دفعه قبل تعداد بیشتری از کسانی که پلاکاردهای رهبر حزبالله لبنان را حمل میکردند شرکت کرده بودن! و این اتفاقی نیست! وقتی که نیروهای چپ مترقی میدان را به بهانه وجود "حزبالله" خالی میکنند و عملاً پاسیفیسم را ترویج میدهند باید هم شاهد بود که صدای حزبالله در دفاع از حقوق مردم مبارز فلسطین و لبنان بیشتر شنیده شود!

اگر هر کدام از ما در این تظاهرات ضدجنگ که تنها ۶ ساعت و خرده ای طول کشید شرکت میکردیم و بجای "گپ زدن های خصوصی" در عمل به افشای ماهیت حزبالله دست پرورده امپریالیسم میپرداختیم دیگر نه حضور "حزبالله" برجسته میشد و نه به اصطلاح سوسیالیستهای انگلیسی امکان مییافتند با کمک پاسبانها "نظم" تظاهرات را آنطور که منافع سرمایه داری ایجاب میکند حفظ کنند!

فلسطین

زیر ستم امپریالیسم و صهیونیسم

امید روشن

سرمایه داری، این دشمن مردم ستمدیده و زحمتکش و محروم، در طول حیات خود نشان داده که جز به آمار نجومی حسابهای مالی خود به چیزی نمی اندیشد. برای او، جنگ یعنی سود حاصل از فروش اسلحه و مهمات و دیگر مهم نیست که چه بر سر مردم و به ویژه کودکان بی‌گناه می آید. برای او، خسارات الزامی جنگ یعنی امکان هجوم "دلایان بساز و بفروش"، یعنی لاشخورهای بعد از جنگ!

به آمار ارائه شده توسط نشریه "سرمایه" دقت کنید تا متوجه شوید که عدالت‌خواهان انگلیس از قبیل فروش اسلحه و صادرات سلاح های مرگبار به اسرائیل چگونه هم میلیونها دلار به جیب زده اند و هم ماشین سرکوب صهیونیستها را تجهیز نموده اند. طرفداران "عدالت" در انگلیس در کارتهایی که در تظاهرات روز ۲۳ جولای در لندن در اعتراض به نمایندگان "به ظاهر نامطلع خود" و بعنوان اعتراض به دولت انگلیس که در کشتار مردم بی‌گناه فلسطین و لبنان دست آنان را آلوده یافته اند، پخش می کردند چنین نوشته بودند: "ما شوک زده شده ایم وقتی که باخبر شدیم که دولتمان ۲۳ میلیون پوند اسلحه به اسرائیل در سال گذشته صادر کرده است!"

بی دلیل نیست که تونی بلر یکی از جنگ‌سالاران قرن بیست و یکم با خشم تمام از حقانیت حمله ارتش اسرائیل به فلسطین و لبنان سخن می گوید و این حمله جنایتکارانه را برای آزادی "دو سرباز" اسرائیلی ضروری قلمداد می کند و مدعی است که "ارتش اسرائیل" دارد از "ملت" اسرائیل در برابر اسارت "دو سرباز" اسرائیلی دفاع می کند! و به راستی چه کسی به غیر از بوش و بلر، این نمایندگان بزرگترین تولیدکنندگان سلاح های مخرب، با "صلاحیت" تر برای اظهارنظر در مورد جنگ و تعیین روند "صلح" در خاورمیانه می باشند!! برای آنها کشتار فلسطینی ها و لبنانی ها با اسلحه های مدرن ساخت انگلیس و آمریکا مهم نیست برای آنها ایجاد بازاری برای فروش سلاح هایشان اهمیت دارد.

جای شگفت‌زدگی نیست وقتی که می بینیم در هیچ کدام از آمارهای مختلف مالی سرمایه داری رقی از خسارات مالی وارده به فلسطین مشاهده نمی شود! چرا که برآستی هم خلق ستمدیده و مبارز فلسطینی چه دارد که از دست بدهد! او هر آنچه که دارد مبارزه و "جان" است که در راه آزادی سرزمین خود از چنگال اشغالگران صهیونیست- این چماق‌دار امپریالیست ها در خاورمیانه- بی‌مهال در میان گذاشته است! همان "جان" و "مبارزه" ای که امروز امپریالیست ها قادر نیستند حتی در رسانه های گروهی خود بعد از حمله ارتش وحشی اسرائیل با توپ و تانک به مردم ستمدیده اما مبارز فلسطین آن را کتمان نمایند. اما می کوشند که مقاومت مردم ستمدیده و مبارزین از جان گذشته فلسطینی را به "حزبالله" نسبت دهد! و به روی خود هم نمی آورند که "حزبالله" چیزی جز نیروی دست‌پرورده امپریالیسم آمریکا همچون برادران ناخلفاش "القاعده" و "طالبان" نیست! و در جنگ برپاشده از جانب اسرائیل در عمل این مردم، زنان و کودکان هستند که جان می یازند و نه "حزبالله" و در عمل قربانیان این یورش وحشیانه اسرائیل، مردم بی‌گناه بوده اند.

تبلیغات امپریالیستی می کوشند با برجسته‌کردن مرتجعین "حزبالله" و آزادی دو سرباز اسیر اسرائیلی، کشتار مردم بی‌گناه را توجیه کند. اما واقعیت این است که اسرائیل در جهت پیشبرد سیاستهای امپریالیسم در منطقه به این یورش دست زده است و خلق ستمدیده فلسطین، این سمبل مقاومت و مبارزه که جانش را چون سلاحی برای آزادی خود از چنگال ظالمان در دست گرفته و با دشمن خلق خود می جنگد زیر بار هیچ قید و شرطی را برای رهایی نمی رود. ■

نکاتی درباره

تئوری مبارزه مسلحانه

اشرف دهقانی

در تئوری چریکهای فدائی خلق، مبارزه‌ی مسلحانه فقط استراتژی نیست که در موقعیت و زمان خاصی توسط توده‌ها ظاهر شود. مبارزه‌ی مسلحانه به صورت تاکتیک نیز می‌تواند توسط رزمندگان انقلابی برای کشاندن توده‌ها به صحنه‌ی مبارزه و پیشبرد یک جنگ توده‌ای به کار آید. متأسفانه، کسانی که درک درستی از تئوری راهنمای چریکهای فدائی خلق و استراتژی جنگ توده‌ای و طولانی ندارند، صرفاً با تکیه بر تصورات ذهنی خویش از ظواهر مبارزات انجام شده توسط چریکها و با سطحی‌نگری مفرط، همه‌ی موجودیت چریکهای فدائی خلق را در زندگی در "خانه تیمی" و انجام صرف عملیات مسلحانه خلاصه کرده و در نتیجه، یا به رد و انکار هر نوع عمل و حرکت مسلحانه می‌پردازند و یا با تشبیه‌سازی هر عمل مسلحانه‌ای با عملیات چریکهای فدائی خلق در دهه ۵۰ (بدون توجه به جهت و هدفی که از آن عمل و حرکت تعقیب می‌شود) با شیفتگی (!) از آن یاد می‌کنند. اولاً باید دانست که تئوری مبارزه‌ی مسلحانه، صرفاً تئوری مربوط به شیوه مبارزه نیست. ثانیاً به هر دو از این دو دسته باید توصیه کرد که سعی کنند تئوری چریکهای فدائی خلق را به طور عمیق مطالعه کنند. زمانی انگلس در توضیح "اهمیت تئوری در نهضت سوسیال دموکراتیک" و در مورد اهمیت مبارزه‌ی تئوریک، مطرح ساخت که: "... وظیفه پیشوایان بویژه عبارت از آن خواهد بود که در تمام مسایل تئوریک بیش از پیش از زیر بار نفوذ عبارات سنتی متعلق به جهان بینی کهنه آزاد گردند و همیشه در نظر داشته باشند که سوسیالیسم از آن موقعی که به علم تبدیل شده است ایجاب می‌کند که با آن چون علم رفتار کنند یعنی آن را مورد مطالعه قرار دهند." (نقل از لنین، "چه باید کرد" - انگلس در باره اهمیت مبارزه تئوریک) این موضوع کاملاً در مورد تئوری چریکهای فدائی خلق که با بکارگیری خلاق مارکسیسم - لنینیسم در شرایط جامعه‌ی ایران تدوین گشته، صدق می‌کند. اکیداً لازم است که تبلیغات مغرضانه و همه آنچه تا کنون برعلیه این تئوری با جهان بینی کهنه (هرچند تحت نام مارکسیسم و در مواقع زیادی تحت پوشش دفاع از نظرات لنین) مطرح شده است را به دور ریخت. و به مصداق سخن انگلس به این تئوری باید به مثابه یک تئوری علمی در شرایط جامعه‌ی ایران نگریست و با آن چون علم رفتار نمود یعنی حتماً باید آن را مورد مطالعه قرارداد. همچنین لازم است تأکید شود که در ۲۵ سال گذشته، چریکهای فدائی خلق، ضمن تجزیه و تحلیل رویدادهای مختلف سیاسی و برخورد به آنها، این تئوری را هرچه بیشتر مورد تشریح و توضیح قرار داده‌اند.

رفقای ما از همان آغاز، استراتژی مبارزه‌ی خود را متشکل کردن طبقه‌ی کارگر و سازماندهی و بسیج توده‌ها برای در هم شکستن ماشین دولتی موجود از طریق یک مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای و طولانی قرار دادند. این، یک استراتژی است که با استراتژی "قیام ناگهانی و مسلحانه‌ی توده‌ای"

کاملاً متفاوت می‌باشد. در رابطه با تاکتیک‌های لازم برای تحقق این استراتژی، لازم است در مورد خود این دو مقوله و رابطه‌ی آن‌ها با یکدیگر، اندکی توضیح داده شود.

استراتژی، با تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه و بر مبنای فاکتورهای درازمدت و نسبتاً ثابت، تعیین می‌شود. در حالی که تاکتیک، بر مبنای تجزیه و تحلیل شرایط جاری در کوتاه مدت، تعیین می‌گردد؛ و از این رو، برای اتخاذ آن بررسی تمامی فاکتورهای موجود در شرایط بالفعل جامعه - از شرایط زیستی و عوامل مختلف کاملاً عینی گرفته تا فرهنگ و حتی روانشناسی توده‌ها - ضروری است. به شکلی دیگر، می‌توان گفت که تا جایی که بحث بر سر تعیین یک استراتژی انقلابی می‌باشد، استراتژی، هدف خود را تمرکز و بکارگیری انرژی‌های بالقوه‌ی توده‌های مردم قرار می‌دهد و تاکتیک، در این راستا، جهت بکارگرفتن انرژی‌های بالفعل توده‌ها اتخاذ می‌گردد. هر استراتژی، تاکتیک‌های مناسب خود را می‌طلبد. به عبارت دیگر، تاکتیک وسیله‌ای است که به تحقق یک استراتژی خدمت می‌کند. از این رو، همواره باید با آن انطباق داشته باشد. به این ترتیب، مشخص است که در مسیر تحقق یک استراتژی انقلابی، بسته به شرایط و اوضاع واحوال جامعه، تاکتیک‌های مختلفی بکار برده می‌شوند، تاکتیک‌هایی که باید توضیح دهند که با توجه به اوضاع و احوال و شرایط خاصی که اتخاذ شده‌اند، چگونه قادر به تحقق استراتژی مورد نظر بوده و می‌توانند در خدمت آن قرار گیرند. آنچه رفیق پویان در اثر خود، "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء"، مطرح نموده، نمونه‌ی بارزی از برخورد یک انقلابی مارکسیست - لنینیست با چگونگی اتخاذ تاکتیک‌های انقلابی در یک جامعه را آشکار ساخته و به دست می‌دهد. رفیق پویان در این اثر خود که در اواخر دهه‌ی ۴۰ نوشته شده است، با تکیه بر دلایل مستدل بر مبنای فاکتورهای عینی و ذهنی موجود در جامعه و شرایط بالفعل، ضرورت اتخاذ تاکتیک مسلحانه را تشریح و با تفصیل توضیح می‌دهد. در این اثر - که از اولین نوشته‌ها در مورد ضرورت اعمال قهر انقلابی در جامعه‌ی تحت سلطه با حاکمیت دیکتاتوری در ایران بود - البته هنوز از استراتژی مبارزه صحبت نمی‌شود، اما اندیشه‌های موجود در آن اثر بود که در یک پروسه تکمیل شد و حاصل کار در کتاب رفیق احمدزاده انعکاس یافت. در این کتاب (مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک) است که ضرورت اعمال قهر انقلابی نه فقط در شرایط بالفعل آن دوره بلکه به عنوان یک استراتژی نیز مورد توضیح و تشریح واقع می‌شود.

برگرفته از کتاب "بذرهای ماندگار"

کنفرانس G8 در سنت پترزبرگ

بقیه از صفحه ۱۷

علاوه بر این ایجاد اتحاد جدید دیگری نیز به نام "سازمان اتحاد شانگهای" (SCO) میان روسیه، چین، قرقیزستان، قزاقستان و ازبکستان (و الحاق احتمالی ایران) یکی از اقدامات متعدد روسیه و چین برای دفع تلاشهای آمریکا در منطقه بوده است.

یکی دیگر از اختلافات موجود میان کشورهای عضو G8 مسئله ایران است که البته آن هم رابطه مستقیمی با مسئله انرژی دارد. روسیه و ایران کماکان روابط اقتصادی نزدیکی داشته و بعد از چین و هند، ایران سومین بازار تولیدات نظامی روسیه است. عمده تکنولوژی انرژی اتمی ایران را نیز به وسیله روسیه فراهم می‌شود. به همین دلیل هم ما شاهد اختلاف مواضع آمریکا و اروپا با روسیه بر سر بحران هسته‌ای ایران می‌باشیم.

اما واقعیت این است که اختلافات موجود میان سرمایه داران و قدرت‌های اقتصادی عمده جهان از تضاد‌های موجود در سیستم و ذات سرمایه داری و امپریالیسم بر خاسته و از طریق برگزاری چنین کنفرانس‌هایی قابل حل نمی‌باشد. با وجود همه اختلافات و یا حتی همکاری‌های تاکتیکی میان قدرت‌های اقتصادی جهان، G8 در بهترین حالت فقط می‌تواند به طور موقت درگیری‌های ژئوپولیتیک و انرژی را مسکوت نگاه دارد، اما نمی‌تواند این اختلافات را رفع کند. ■

تئوری مبارزه مسلحانه، از زمان تدوین خود، با برخوردهای مختلف و گوناگونی مواجه بوده. در یک دوره، این تئوری به درستی در عمل به کار گرفته شد و در حدی که به آن عمل شد، نتایج درخشانی به بار آورده و تأثیرات مثبت عمیقی در جامعه ما به جا گذاشت. در دوره‌ای، این تئوری با تجدیدنظرطلبی مواجه گشته و به همان گونه که رویزیونیسم در مقابل مارکسیسم قرار می‌گیرد، در اینجا نیز ضمن اعلام اعتقاد به مبارزه مسلحانه، جوهر اساسی آن، مورد حمله قرار گرفت. در یک مرحله، اساس تئوری چریک‌های فدائی خلق زیر سؤال رفته و تماماً رد و انکار شد. و بالاخره، این تئوری مثل هر تئوری مارکسیستی دیگری، با برخوردهای دکماتیک هم مواجه بوده است. اما، امروز، اگر قرار به پیشبرد یک مبارزه‌ی واقعاً انقلابی در جامعه ایران است، جوانان مبارز ما باید به تئوری مبارزه‌ی مسلحانه به همان گونه که شایسته‌ی برخورد به یک تئوری مارکسیستی است برخورد

تاملی در دومین روز از تظاهرات ۶ ساعته ضدجنگ روز شنبه پنجم آگوست ۲۰۰۶ در لندن

زحمتکش

امشب قبل از آنکه به بستر روی و درب منزل را از پشت قفل کنی به کسانی بپندیش که بمب‌های محصول مشترک امپریالیست‌ها توسط ارتش اشغاکر اسرائیل خانه‌ها و پل‌های شهرشان راه‌ها و جاده‌های‌شان را بر سرشان ویران کرده است و بی برق و آب و آذوقه در تاریکی اگر که جان سالم بدر برده باشند شب را بر ویرانه‌های خانه‌هایشان در انتظار کمک ما به صبح سیاه‌تر از شب سر می‌کنند.

امشب قبل از اینکه به بستر می‌روی و بر گونه کودکان بوسه‌ای گرم می‌زنی و به آنان شب به خیر می‌گویی برایشان حکایت کودکانی را بگو که بمب‌های امضا شده توسط کودکان اسرائیلی نژادپرست بر سرشان ریخت و آنان را تکه تکه کرد! همان بمب‌هایی که گونه‌های کودکان لبنانی را برای همیشه از بوسه مادران و پدرانشان دریغ کرد

امشب قبل از اینکه به بستر می‌روی و ساعت را برای بیداری کار فردای خود کوک می‌کنی به کارگرانی بپندیش

که در حین کار در زمین کشاورزی بمب‌های اسرائیلی بدن‌های استعمارشدشان را در مسیر "صدور تمدن و دموکراسی" سر می‌دهی تکه تکه کرد و کشت

آری امشب و هر شب قبل از اینکه به بستر رویم و با وجدانی آسوده سر به بالین نهیم با خود بپندیشم که کاری از دستمان برمی‌آید و دریغ کرده‌ایم؟ تا این جنگ کودک و کارگر گش را متوقف کنیم؟

تلفن زنگ می‌زنه، گوشی رو برمیدارم، صداهای خسته اما بشدت پر از خشمه، نوشته بالا رو برام می‌خونه و بعدم میگه خیر دار شدم که امروز تظاهرات ضد جنگ از هاید پارک بطرف دفتر تونی بلر راه میافته، من دارم میرم آگه تو خواستی بیا ولی بذار گزارشتو این بار من برات بنویسم. قبول میکنم و قطار رو میگیرم و راه میافتم! و گزارش رو اینطوری شروع میکنم:

خشمگین و با گلوئی پر از فریاد از کشته شدن کودکان و کارگران لبنانی راهی تظاهرات دیگری بر علیه جنگ میشم، دیروز بود که خبر کشته شدن ۳۳ کارگر لبنانی و سوریه ای رو در حالیکه مشغول بار زدن

سبزیجات در زمین کشاورزی بودند، شنیدم، و پربروز بود که خبر کشته شدن ۲۲ کودک لبنانی خواب رو ازم گرفته بود. روی صندلی اتوبوس در کنار دو زنی نشستم که با زنبورک ناقابلی که اونا رو از نیش خودش هراسون کرده مشغول نبرد هستند، که مبادا بازوی آفتاب گرفته شده شون رو نیش بزنه، رو به زنها میکنم و با چاشنی لبخندی که به تریج قبای انگلیسی شون بر نخوره میگم: نترسین، نگران نشین، نیش این زنبورک ناقابل به مهلکی بمب‌هایی که دولت انگلیس به اسرائیلیها فروخت که کودک و کارگر لبنانی رو این روزا با اونا بکشون نیست! زنی که گویا منتظر یه جرقه بود و روی صندلی روبروی من نشسته بود دنبال حرف منو میگیره و میگه و بعد هم این بمب‌ها به مرزهای دیگه مثل سوریه ایران هم میره!

- آگه دیروز یه سگ یا یه گربه اتفاقی زیر ماشین یه کله سیاه رفته بود و کشته شده بود امروز تو انگلیس دسته‌های حمایت از "حقوق حیوانات" به خیابونا ریخته بودن تا مصونیت جون "حیوونا" رو تضمین کنن! اما اینهمه کودک و کارگر، زن و مرد، در عراق، افغانستان، فلسطین و لبنان روزانه توسط بمب‌های محصول مشترک انگلیس و آمریکا کشته میشن و کک این گروه‌های "حیوان دوست" هم گزیده نمیشه، آخه چی بسر وجدان بشری آورده؟ چطور می‌تونیم به خودمون بگیم انسان و از زندگی هم لذت ببریم وقتی که آدمها رو دارن با اسلحه‌های انگلیسی فروخته شده به اسرائیل سلاخی میکنن؟ بعدشم میگن داریم "حزب‌الله" و تروریسم و بنیادگرایی رو نابود میکنیم! شما تو همین تلویزیونهای خودتون دیدین که کودکان رو دارن میکشن و حتی مسیحی‌های لبنانی فریاد می‌زنن که بابا دارن مارو میکشن! ما که حزب‌الله نیستیم!

- نشیدین صدای اون پیرمردی که فریاد میزد بابا وجدان بشری کجا رفته؟ چرا کسی به داد ما نمیرسه؟ حالا شماها فکر نمیکنین که باید یه کاری کرد که نذاریم این جنگ ادامه پیدا کنه؟ فکر نمی‌کنین که این دلسوزهای حامی حقوق حیوونا باید یه جوری دولت جنایتکارشونو افشا کنند چرا که مستقیم در این جنگ دست دارن؟ واسی همین کار باید همه از خونه هامون بریزیم بیرون، هر روز و افشاشون کنیم و نذاریم این جنگ ادامه پیدا کنه!

از اتوبوس پیاده میشم، قطار رو برای رسیدن به مقصد تظاهرات ضدجنگ

میگرم، سه خانمی که در اتوبوس بودن با من سوار قطار میشن و با هم به مقصد میرسیم! وقتی از پله‌های ایستگاه قطار میام بالا مردی رو میبینم که پلاکاردی دستشه، با دیدن عکس رهبر حزب‌الله لبنان که در کنارش گنبد "طلایی" یه مسجد هم قرار داره خشم و نفرت در درونم تشدید میشه! این همون حزب‌اللهی هست که تو ایران اونهمه جنایت کرده و میکنه! پیش خودم میگم که ولی وجود عکس این رهبر جانی نیاید از اومدن من و امثال من به این تظاهرات جلوگیری کنه! آگه ماها نیایم تو این تظاهرات تا چشم بهم بزیم میبینم که گله‌های "حزب‌الله"ی که خودشون دست شون به خون مردم بی گناه آلوده ست صفهای تظاهرات رو با "شعارهای انحرافی شون" پر کردن! مثل همون شعاری که خمینی جلا و الان هم بقیه جلاهای حزب‌اللهی تو ایران از مردم دزدیدن و سر میدن، همون شعار "مرگ بر امپریالیسم" رو میگم! پیش خودم میگم تو این ۴ تا ۵ ساعت راه پیمایی برنامه ریزی میکنم که تمام نیرومو بذارم روی افشای "حزب‌الله مزدور امپریالیسم" و افشای ارباباشون یعنی همین انگلیس و آمریکای جنایت‌کار!

واسی همین، اول یه راست میرم جلوی یکی از میزهای کمیته برگزاری تظاهرات و از مسئول میز میپرسم سازماندهندگان تظاهرات ضدجنگ چه کسانی هستند؟

خانمی که پشت میز ایستاده میگه "آنتی وار کنولی شن"، که به فارسی میشه "انتلاف ضدجنگ"! میگم ولی پس این حزب‌الله اینجا چکار میکنه؟ مگه شما خبر ندارین که حزب‌الله کی و چیه؟ چطور اجازه میدین که بیاد تو این تظاهرات؟ میدونین که خیلی‌ها تو این تظاهرات شرکت نمی‌کنن واسی اینکه میگن حزب‌اللهی که خودش دست پرورده امپریالیست‌هاست و روز و شب داره آدم میکشه نباید تو این تظاهرات باشه. خانم مزبور که معلومه از حرفم خوشش نیومده میگه: ولی به هر حال ما نمیتونیم به اونا بگیم که نیان ولی اونها این تظاهرات رو سازماندهی نکرده‌اند. کوتاه نیام و به وی میگم خب یه اطلاعیه بدین که افکار عمومی بدونن که حزب‌الله برگزارکننده این تظاهرات نیست.

او میگه: آخه خرجش زیاد میشه! جواب میدم که خرج چی زیاد میشه؟ خرج یه اطلاعیه که تو همین تظاهرات هم میتونین بخشش کنین زیاد میشه؟ اینهمه دارین خرج میکنین دو خط نوشتن روی

یک کاغذ با مرکب سیاه که خرجش از پلاکاردهائی که چاپ کردید که ارزون تر درمیداد و هدف این تظاهرات رو هم مشخص میکنه! اون که از حرفهای من مثل همون همپالگهائی کثیف ایرانی اش خوشش نیومده بهانه میاره و "عذرخواهی" میکنه که باید جواب مراجعه کننده دیگری رو هم بده!

کوتاه نمیام، و همینطور که میرم تو صف با نیروهای مختلف که در حال پخش اعلامیه هستن می ایستم و قضیه شرکت "حزب الله" رو در تظاهرات مطرح میکنم! جواب اکثرآ شبیه جوابهای همون خانم مسئول میز کتاب هست. از تو مسیر خاکی هاید پارک با صف ضدجنگ ها "جنگی" جلو میرم! به یه زن جوانی که عکس رهبر "حزب الله" لبنان رو حمل میکنه میرسم. میرم جلو و از این زن میپرسم شما میدونین که رهبر این کسی که شما عکس اش را بالا بردی "خمینی" است و حزب الله خمینی در ایران و در افغانستان چه جنایتهائی که نکردن؟ چندین هزار زندان سیاسی رو نکشتن؟ و چه به روز زنها نیاوردن؟ و با این کارشون چه خدمت "بزرگی" به امپریالیسم نکردن؟ زن که منو با حرکتش یاد همون "زهره خانم" جلوی دانشگاه تهران میدازه شروع میکنه به جیغ کشیدن و فحاشی کردن و جلوی همه کسانی که داشتن حرفهای من و اون رو گوش میکردن میگه: تو دورغ میگی! حزب الله از مردم داره دفاع میکنه! میگم آره تو ایران هم می گفتند داریم از مردم دفاع میکنیم. و دیدیم که چه به سر مردم آوردند. "حزب الله" لبنان فرزند همون حزب الله خمینی جلاده که تو ایران شکنجه گرای تعلیم دیده اسرائیلی اش مبارزین راه آزادی رو شکنجه می کردند و میکنن و زندانیان سیاسی را میکشن؟ زن دوباره با جیغ های "زهره خانمی" و اسی اینکه پته رهبر "حزب الله" شون داره رو آب ریخته میشه میگه: انگشتو برای من نشونه نگیر مودب باش! به زهره خانم لبنانی ما که بخاطر زندگی در انگلیس "آداب معاشرت" انگلیسی رو خوب یاد گرفته میگم همین "بمب های" انگلیسی های با ادبه که داره کودکان و کارگران لبنانی رو میکشه، بهتر نیست که عکس رو بذارین کنار تا جدی تر به دولت جنایتکار انگلیس بگی "انگشت شو" به طرف مردم لبنان نگیره و "مودب" باشه!

در حالیکه اطراف زهره خانم لبنانی خالی شده و جمعیت سعی میکنه از اون فاصله بگیره به اون فضای خالی اطرافش نشون میدم و میگم نگاه کن، بین چطوری ایزوله شدی! آگه واقعا دلت برای مردم لبنان میسوزه دیگه این عکس رو که سمبل وابستگی به جنایتکاران امپریالیست است رو بلند نکن! چند نفر از تو صف میان و با هم مشغول حرف زدن در باره "حزب الله" خمینی جلاد در ایران میشیم! اونا که اتفاقا انگلیسی هم هستن از فروش اسلحه دولتشون به اسرائیل خجالت زده هستن! بعد از این به دسته ای از تظاهرکننده ها میرسم که پلاکاردهای "همه ما حزب الله هستیم" را حمل می کنند! توازن قوا رو برآورد میکنم و پیش خودم میگم اگر چه که سی چهل نفر هستن اما من از واقعیت های خون آلود حزب الله میگم که شاید همین جوون هایی که فریب شعارهای "حزب الله" رو هم خورده باشن در همین مدت کوتاه تظاهرات به فکر کردن وادار بکنه! اونا که گویا از وسطای صف افشاگریهای من به گوششون رسیده با همدیگه شعار میدن "ما همه حزب الله هستیم!" با صدای بلند به بغل دستیم میگم شما حزب الله هستی؟ میگه نه! میگم منم نیستم! و رو به اون سی چهل نفر با صدای بلند میگم ما حزب الله نیستیم! چون حزب الله همونی هست که تو ایران داره روز و شب کسانی که برای رسیدن به "آزادی" مبارزه میکنن رو شکنجه میکنه و میکشه! حالا شما هم میخواین حزب الله باشین؟ حزب الله ایران هم تا وقتی که با کمک امپریالیستها به قدرت نرسیده بود مثل شماها میگفت مردم رو نکشتن ولی وقتی خودش قدرت رو بدست گرفت از همون روز اول شروع به کشتار زن و کودک و مردم بی گناه کرد! چرا؟ چون حزب الله هم مثل هر جریان مرتجع دیگه ای حافظ منافع سرمایه داری و امپریالیستهاست و هر کس که مخالف سرمایه داری باشه رو میکشه! حالا رهبر شما هم که داره از حزب الله ایران تغذیه میشه وقتی به قدرت

برسه اون وقت میبیند که شما هم تا از "آزادی" حرف بزنین سرتون بالای داره!

چون آزادی در حکومت حزب الله برای منافع سرمایه داری ضرر داره! چون حزب الله که دست پروده خود امپریالیسم هست حامی منافع سرمایه داریه همونطور که مسیحیت با پاپ های واتیکانیش و یهودیت با خاخام های کنیسه هاش حامی منافع سرمایه دارین!

چند تا از پسرای جوون این دسته یکی یکی میان و با هم مشغول بحث میشیم. "ظاهرا" اظهار بی اطلاعی از جنایت رژیم حزب الله در ایران میکردن! ولی تا همین اندازه و در همین زمان کوتاه که با فشار نگاههای جمعیت اطرافشون دیگه شعار "ما همه حزب الله هستیم" رو داد نمیزن نکته مثبت این افشاگری می تونه باشه. حدود دو ساعت از برنامه افشاگری حزب الله در تظاهرات امروز میگذره که به جلوی سفارت آمریکا میرسیم. پاسانها که با در دست داشتن قلاده سگهای هارتر از خودشون جلوی میله های حفاظت کننده سفارت بالا و پایین میرن منتظرن که سگها رو به جون تظاهرکننده های خشمگین از کشته شدن کودکان لبنانی بذارن. به یاد پیام کاندولیس رايس که دیشب به خاطر بستری شدن فیدل کاسترو در بیمارستان به مردم کوبا داده میافتم. اون خطاب به مردم کوبا گفت: ما آماده هستیم که به شما کمک کنیم و به سرتون "دموکراسی" برگردونیم! حتما شما هم میدونین که امپریالیسم آمریکا که تا دو دهه پیش فروش ابزار جنگی خودشو به کشورهای "عقب افتاده" و "نیمه توسعه یافته" برای برپایی جنگهای خانمان برانداز با همسایه گانشون رو علنا با کمال افتخار مبارزه با کمونیسم اعلام میکرد، امروز فروش بمبهای شیمیایی و دیگر وسایل جنگی اسمش شده "صدور دموکراسی" و از اونجایی که در حال حاضر هم خودش را "سوپر قدرتمند" دنیا میداند حالا میخواد به "کوبا" هم دموکراسی صادر کنه و برای کوبایی هایی که چندین دهه مورد تحریم آمریکا و خیلی از کشورهای دیگه قرار گرفتن اما با چنگ و دندان از کشور خودشون حمایت و دفاع کردن "دموکراسی" از همون نوعش هم که به افغانستان صادر کرد، صادر کنه! بله، جلوی سفارت که میرسم رو به اون سگهای بی قلاده و با قلاده فریاد میزنم: مردم کوبا به بمب های شیمیایی که براشون دموکراسی آمریکایی صادر میکنه نیاز ندارن! مرگ بر قاتلان چه

گوارا. سی ای ای چه گوارا را کشت، اما راه فرمانده چه گوارا همیشه ادامه خواهد داشت، تا وقتی که سرمایه داری نابود شود! چون تنها راه رسیدن به دموکراسی راه سرخ فرمانده چه گوارا میباشد! پاسانی که از شنیدن صحبت هایم بشدت عصبانی شده و مشغول گرفتن عکس با دوربین پاسبانی اش بود لنز دوربین شو روی من و عده ای که به شعارم "همیشه فرمانده چه گوارا" پاسخ میدن ذوم میکنه. دقایقی جلو سفارت آمریکای جنایتکار می ایستم و به همراه بقیه فریاد میزنم "همیشه فرمانده چه گوارا!"

جمعیت خشمگین بالاخره از جلوی سفارت به راه خودش ادامه داده و به جلوی دفتر نخست وزیر انگلیس، این دلال اسلحه، میرسه! تعداد جمعیت شرکت کننده در تظاهرات به چند صد هزار نفر میرسه که حتما در رسانه های گروهی از طرف پلیس انگلیس به ده بیست هزار نفر تقلیل داده میشه! ۵ ساعت طول کشیدن تا به جلوی دفتر تونی بلر دلال اسلحه برسیم. خود این امر گواه این واقعیته که جمعیت زیادی در تظاهرات شرکت کردند! در طول میسر، توریستها که اکثرآ دوربین به دست هم هستن می ایستند و با دقت به صف طویل شرکت کنندگان در تظاهرات ضدجنگ نگاه میکنند! شرکت زنان و مردان ویتنامی به همراه کودکانشون در این تظاهرات بسیار قابل توجه ست. ویتنامی هایی که اگر چه در حال حاضر دولت شان با آمریکای جنایتکار دست دوستی داده است اما صدای مردمش را همواره میتوان شنید که از دولت آمریکای جنایتکار متنفر هستن و آن را دشمن خود میدانند! و به واقع چه کسانی با صلاحیت تر از ویتنامی ها، این زخم خوردگان ارتش تجاوزگر آمریکا، میتوانند ماهیت کثیف این دشمن خلقهای دنیا، "آمریکا"، را گواهی دهند!

پس از گذشتن از مقابل سفارت آمریکا در بین راه به تیم "گزارشگران رژیم" برخورد کردم که در حال مصاحبه با مردی در میان جمعیت بودند! با آرم خونین صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران همانطور که پشت سر آنها قرار داشتم شروع به دادن شعار "مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی" کرده و با صدای بلند کشتار زندانیان سیاسی سال ۶۰ و ۶۷ را برای جمعیت حاضر افشا میکردم!

شرکت کننده خوش خیالی از ما بین جمعیت جلو آمده و گفت چرا مصاحبه

شان را به هم میزنی برو جلو تا با شما هم مصاحبه کنند! وقتی برایش از جنابات حزبالله ایران در حق مبارزین راه آزادی و سوسیالیسم گفتم عذر خواهی کرده و با ابراز تاسف در کنار هم به راه پیمایی اعتراضی ادامه دادیم!

بالاخره پس از ۵ ساعت راه پیمایی به مقر نخست وزیر انگلیس این دلال فروش اسلحه به اسرائیل میرسیم! در حالیکه در مقابلمان که میدان "پارلمان انگلیس" قرار دارد جمعیت تظاهرکننده موج میزند! به بالای پله های سیمانی مقابل دفتر تونی بلر میروم که بتوانم جمعیت را بخوبی ببینم! پاسبانهای "مودب" انگلیسی به فاصله دویست متر دور تا دور دفتر دلال اسلحه انگلیس را با میله های آهنی دیوار کشیده و خود هم دیواری گوشتی دوم را بر آن اضافه کرده اند! جمعیت خشمگین در حالیکه شعار "تونی بلر، تروریست" سر میدهند و خواهان عزل او از نخست وزیری هستند لنگه کفشهای بچه گانه ای را که به اعتراض به کشتار کودکان لبنانی با خود حمل میکردند را به سوی دفتر تونی بلر پرتاب میکنند. برخی از این لنگه کفشها به کلاه آهنی پاسبانها اصابت میکند و کلاه او یا بهتره بگم "شرافت" او را رو به زمین پرت میکند! دسته های تظاهرکننده که مایل هم نیستن از مقابل دفتر تونی بلر تکون بخورن و تونی بلر رو که مسافرت "تابستونی شو" به دلیل آبروریزی و ظاهرا به دلیل اعتراض برخی از نمایندگان پارلمان به هم زده را به بیرون از دفترش برای "پاسخ گویی" به کشتار کودکان توسط ارتش اسرائیل دعوت میکنند! منتظر فرصتی میشم که این محل خلوت تر بشه و بتونم چند کلمه ای با تونی بلر دلال اسلحه که بدون شک از داخل دفترش با دوربین های "مودب" کنترل کننده همه را می بینه و تموم حرفهای "غیرمودبانه" رو هم میشنونه حرف بزنم!

جالب است که در اینجا "مسئولین" انتظامات تظاهرات که اوینفورم نارنجی به تن دارن در نقش "کمک پاسبان" های انگلیس ظاهر میشوند و از ایستادن جمعیت خشمگین در مقابل دفتر نخست وزیر جلوگیری میکنن و مدام او را رو به میدان پارلمان هدایت میکنن! البته با توجه به ماهیت "حزب کارگر سوسیالیست" انگلیس که یک نیروی تروتسکیست است و بیشتر مسئولین انتظامات از آنها هستند این حرکت او را زیاد هم جای تعجب نداره! او را در واقع نمیخوان ماهیت امپریالیستی دولت شون و دست داشتن اون در تمام جنگها و جنایات دنیا برای دیگران رو بشه! "شغل کمک پاسبانی" این جماعت به خشم موجود در وجود دامن زده از پله های سیمانی پایین میرم و به جلوی میله های آهنی میرسم. اونجا می ایستم و فریاد میزنم: این جنگ، جنگ امپریالیستی بین بنیادگراهای یهودی و اسلامیست! جنگی که از برپایی آن سوده های کلان به جیب امپریالیستها سرازیر میکنه! بنیادگرایی، بنیادگراییست! فرقی نمیکند که جهود باشد و یا مسلمان! بنیادگرایان جهود با حزبالله هیچ فرقی ندارند! و هر دو باعث کشته شدن مردم بی گناه میشوند! و امروز دولتهایی که ادعا میکنند برای نابودی بنیادگرایان اسلامی یعنی "حزبالله" جنگ را در خاورمیانه براه انداخته اند هدفشان چیز دیگریست! مگر نمیبیند که اسرائیل کودکان و کارگران لبنانی را با بمبهای فروخته شده انگلیس میکشد! با همان ۲۳ میلیون پوند! ۲۳ میلیون پوند اسلحه و بمبی که تونی بلر دلال اسلحه به اسرائیل فروخته است! بله این اسلحه های فروخته شده انگلیسی و امریکائی به اسرائیل است که کودکان لبنانی و فلسطینی را قتل عام میکند! تونی بلر! دلال اسلحه! بیا و با لنگه کفشهای بجا مانده از کودکان کشته شده لبنانی که به سوی تو پرتاب شده سوده های دولتت از فروش اسلحه را امشب جشن بگیر! در این لحظه یکی از کمک پاسبانهای انگلیسی به طرفم میاد و میخواد منو به میدان پارلمان هدایت کنه! قبل از اینکه من واکنشی به شغل کثیف او نشون بدم چند زن و مرد به او متذکر میشن که ما با حرفهای ایشون موافق هستیم و باید این حرفها که افشاگر دولت انگلیس هست گفته بشه همونطور که شماها شعارهای خودتونو گفتین ما هم باید حرفای خودمون رو بزنیم!

با خشم بیشتر از جنایات امپریالیستها ادامه میدم: بله این جنگ، که اسمش را صدور دموکراسی به خاورمیانه میگذازند مثل همان حمله های ننگین امپریالیسم آمریکا با کمک متحد همیشگی اش انگلیس بر علیه

مردم ستمدیده است. هدف اینها نه برای صدور دموکراسی به خاورمیانه بلکه سازمان دادن یک خاورمیانه جدید است، هدف گسترش سلطه امپریالیسم امریکا در خاورمیانه است! و اتفاقاً "حزبالله" مجری سیاستهای همین هاست! شما در این رسانه های گروهی جنگیدن "ارتش اسرائیل" را با "ارتش حزبالله" دیده اید؟ آنچه که میبینیم کشتار کودکان و کارگران است! دیروز ۳۳ کارگر کشاورزی که در حال کار در زمین کشاورزی بودند هدف بمبهای اسرائیلی قرار گرفتند! آیا کارگران لبنانی "ارتش حزبالله" هستند؟ آیا کودکان لبنانی ارتش حزبالله هستند؟ اسرائیل و حزبالله هر دو دست پروده امپریالیسم هستند همانطور که القاعده و طالبان و جمهوری اسلامی و حزبالله ایران دست پروده امپریالیسم اند. و امروز بوش و بلر دلالان سلاحهای مخرب با توجیه صدور دموکراسی و نابود کردن "تروریسم و بنیادگرایی" که خود پدیده آورنده آنها بوده اند "بنیادگرایان جهود" را ظاهرا به جنگ بنیادگرایان "مسلمان" میاندازد تا دموکراسی به خاورمیانه جدید صادر کنند! مردم دنیا به دموکراسی امپریالیستی نیاز ندارند! این مردم هستند که با مبارزه خود با رژیم های حاکم در سرزمین شان دموکراسی برقرار میکنند! و نه تونی بلر و بوش و امثال آنها! آیا این انگلیس و آمریکا به افغانستان و عراق "دموکراسی" صادر کردن یا خرابی و کشتار بیشتر کودکان و مردم محروم و تجاور بیشتر به زنان؟ این است دموکراسی تونی بلر و متحدش جرج بوش جنایتکار! مردم دموکراسی امپریالیستی نمیخواهند! مرگ بر دموکراسی امپریالیستی! در این لحظه زنان و مردانی که افشاگرها را تایید کرده و با من هم عقیده بودن به طرفم میان و با من دست میدن. رفیقی که در کنارم ایستاده بود به سوی مامور انتظامات که دوباره به سویم میامد رفت و مجدداً به او یادآوری کرد که شغل پاسبانها را به خودشان واگذار کند!

دختر جوانی که پلاکادر "ما همه حزبالله هستیم" را در دست داشت وقتی که افشاگرها را شنیده بود و گه گاهی هم حرفهای مرا در مورد ماهیت امپریالیسم تایید میکرد دیگر با صدای بلند فریاد نمیزد "ما همه حزبالله هستیم!" گروه موزیکی که معمولاً در تظاهراتهای ضدامپریالیستی شرکت میکنند حالا به ما پیوسته و عده ای از تظاهرکنندگان به عنوان اعتراض و برای به تصویر درآوردن آنچه اینروزها

ارتش جنایتکار اسرائیل با فلسطینی ها و لبنانی ها میکند به روی زمین دراز کشیده و در حالیکه لباسهای خود را با مواد رنگی به رنگ "خون" درآورده بودند نفرت و اعتراض خود را به این جنگ نشون میدادن! اما با کمال تعجب بازهم دیواری از "کمک پاسبانهای" حزب کارگران سوسیالیست انگلستان مانع از آن میشد که شرکت کنندگان دیگر که از راه میرسند به آنها بپیوندند! خامی محجبه به همراه همسرش و همراه با کودک خردسالش از لابلای جمعیت به گروه موزیک پیوسته و آنها نیز بعنوان اعتراض روی زمین نشستند!

در همین حال یکی از پاسبانها به سوی زن که حاجبی از نوع "حزبالله" داشت آمد و از او خواست که صحنه اعتراض را ترک کند و گرنه بعد از آنکه جمعیت کمتر شد پاسبان شروع به دستگیری جمعیت دراز کشیده بر روی زمین میکنند و ممکن است که "کودک" آنها آسیب ببیند! زن و مرد حزبالله در حال بلند شدن بودن و من که در کنار آنها ایستاده بودم در کنار آنها روی زمین نشسته بودم، به زن و مرد گفتم اگر شماها بروید به این معناست که با دستگیری تظاهرکننده ها موافق هستید و از آن مهمتر اگر شما باشید و آنها مباردت به خشونت بکنند این خود سندی از این جنایتکارها خواهد بود! مرد که تصمیم میگرفت که بروند یا بمانند گفت: نه میریم بچه رو میذاریم و برمیگردیم! گفتم نگران نباشید ما قول میدیم که نذاریم به دختر خردسال شما آسیبی برسد اگر شما بمانید نشان میدهید که امثال شما نیز از جان مردم دفاع میکنند! لاقل همسر خود با بچه تان را بفرستید و خودتان در کنار جمعیت بمانید! اما مرد که پاسبان به او "مودبانه" رهنمود داده بود که برود به هیچ وجه حاضر نشد که بماند و از حقوق مردم لبنان برای چند دقیقه بیشتر یعنی تا وقتی که پاسبانهای ضد شورش به ما حمله میکردند دفاع کند! وقتی او داشت با همسرش میرفت با صدای بلند فریاد زد من این "اقا" نمونه ای است از "حزبالله"ی که از جان مردم دفاع میکند! که پلیس انگلیس به او میگوید که وظیفه اش از این به بعد چیست! و این نمونه همان چیزیست که در لبنان شاهد آن هستیم!

پاسبان ها که حالا تعدادشان از ما زیاد تر شده بود برای متفرق کردن ما حلقه محاصره را تنگ تر میکردند و متأسفانه به اصطلاح سوسیالیستهای انگلیسی نیز به کمک آنها آمده بودن!

شرکت عوامل فریبانه عوامل دولتی مونترال در تظاهرات ضد جنگ

کنفرانس G8 در سنت پترزبورگ

ترجمه و تنظیم: مریم

کنفرانس امسال G8 از روز ۱۵ تا ۱۷ جولای در شهر پیتربورگ روسیه برگزار شد. این اولین کنفرانس G8 بود که در روسیه برگزار می شد. اگرچه همیشه محتوای قطعنامه ها و نتایج مذاکرات این کنفرانس سالانه از قبل معین و تصویب شده اما بررسی مفاد مذاکرات انجام شده برای شناخت روابط میان قدرت های صنعتی جهان مفید خواهد بود. کنفرانس امسال نیز همچون همیشه به صحنه نمایش قدرت میان این کشورها تبدیل شد و نشان داد که کماکان اختلافات عمده ای میان قدرت های صنعتی جهان وجود دارد. بخصوص اختلافات آمریکا و روسیه چنان عمیق هستند که تعدادی از سناتورهای آمریکا خواهان اخراج روسیه از G8 شدند.

یکی از مسائل عمده مورد اختلاف قدرت های صنعتی جهان که در ایجاد و حفظ توازن قوای ژئوپولیتیکی این کشورها در جهان اهمیت دارد کنترل منابع انرژی عمده جهانی و راه های انتقال انرژی مزبور به کشورهای صنعتی می باشد.

روسیه که بعد از عربستان سعودی بزرگترین تولید کننده نفت و صاحب ۶۵ درصد از ذخایر گاز موجود در جهان می باشد در عمل صادرکننده یک نهم نفت و یک پنجم گاز مصرفی دنیا بوده و تلاش دارد که از این عامل برای مستحکم کردن موقعیت خود به عنوان یکی از قدرت های بزرگ صنعتی جهان و همچنین برای ایجاد اتحادهای بین المللی در تقابل با هژمونی آمریکا یا به گفته پوتین ایجاد نظم جهانی چند قطبی استفاده کند. روسیه از سال ۱۹۹۹ تا کنون با حدود ۶ درصد نرخ رشد سالانه اقتصاد اش و افزایش تولید ناخالص ملی اش به حدود ۹۰۰ میلیارد دلار که عمدتاً مدیون افزایش قیمت نفت و گاز می باشد و همچنین افزایش ۱۱ درصدی ارزش سهام دولتی اش تلاش دارد موقعیت از دست رفته خود را به عنوان یک ابر قدرت جهانی دوباره به دست آورد. در همین راستا این کشور در صدد استفاده از مسئله انرژی برای دوباره برقرار کردن کنترلش بر روی اقمار سابق شوروی و ایجاد متحدین بین الملل جدید می باشد که البته با مقاومت آمریکا و اروپا روبرو می باشد.

بعد از شرکت مستقیم آمریکا در جنگ افغانستان و گسترش نفوذ اش در آسیای مرکزی و پس از انقلابات به اصطلاح مخملین گرجستان و اوکراین، اختلافات روسیه و آمریکا شدت بیشتری یافتند. اما روسیه موفق شد که با عقد قراردادهای طولانی مدت با کشورهای تولید کننده گاز منطقه برای صدور گاز این کشورها به دیگر نقاط جهان توسط کمپانی دولتی روسی گازپروم، کنترل منطقه را دوباره بدست آورد.

در روز یکشنبه ۶ آگوست، شصت هزار نفر در خیابانهای شهر مونترال (کانادا) علیه حمله اسرائیل به لبنان به تظاهرات پرداختند. این تظاهرات توسط فدراسیون اتحادیه های کارگری استان کبک (که وابسته به احزاب جدایی طلب "پارتی کبکوا" و "بلاک کبکوا" می باشد)، سیاستمداران عضو حزب لیبرال، مرکز اسلامی لبنانیان کانادا، و چندین سازمان مدافع حقوق بشر و چندین گروه و سازمان کاتادایی-عرب سازماندهی شده بود.

چندین گروه مسیحی- لبنانی به عنوان اینکه این تظاهرات علیه حزب الله مرزبندی ندارد آن را تحریم کردند.

دولت کانادا از روز شروع حمله اسرائیل به لبنان عملاً از این تجاوز آشکار حمایت کرده و وقیحانه اعلام کرد که دولت اسرائیل را مسئول کشته شدن مردم بی گناه در بمبارانها نمی داند. علیرغم اینکه دولت کانادا همیشه در بوق های تبلیغاتی اش خود را به عنوان مدافع حقوق بشر و دولتی صلح طلب معرفی می کند اما در این جریان حتی در انتقال قربانیان بمباران لبنان (چه آنها که ملیت کاتادایی - لبنانی داشتند و چه آنها که کاتادایی الاصل بوده و به عنوان توریست و یا کارمند سازمان ملل در لبنان بسر می بردند) نیز کوتاهی کرده و بی اعتنائی خود را به زندگی مردم بار دیگر به روشنی نشان داد.

سازماندهندگان این تظاهرات در اطلاعیه های خود خواهان عدم حمایت دولت کانادا از جنگ و اجرای آتش بس فوری شده و مدعی شده بودند که گویا سازمان ملل (که توسط قدرت های امپریالیستی و برای حفظ منافع آنها بوجود آمده است) در جهت صلح جهانی حرکت می کند. اما در عمل پلاکارهای دستنویسی که توسط بسیاری از تظاهرکنندگان حمل می شد با مضمون اطلاعیه های سازماندهندگان تفاوت های فاحشی داشتند. این پلاکارها دولت اسرائیل را به دولت نازیست هیتلر تشبیه کرده و خواهان محاکمه جورج بوش به عنوان یک جنایتکار جنگی و نخست وزیر کانادا (استفان هارپر) به دلیل حمایت از جانین جنگی بودند. چندین گروه ضدجنگ چپ نیز اطلاعیه های آگاهی دهنده ای علیه حمله اسرائیل به لبنان و تبلیغات فریبکارانه احزاب سازمانده این تظاهرات پخش کردند و توده ها و طبقات زحمتکش کانادا (از غیر مذهبی گرفته تا مسلمان و یهودی) را به اتحاد و سازماندهی مستقل از نیروهای دولتی و دست راستی علیه جنگ دعوت می کردند. گروهی از یهودیان ضدصهیونیست نیز که در تظاهرات شرکت داشتند به گرمی از جانب مردم مورد تشویق قرار گرفتند.

ژیل دوسپ، رهبر حزب بلاک کبکوا در سخنرانی خود در این تظاهرات خواهان استقلال کبک از کانادا (که گویا به صلح جهانی کمک خواهد کرد) شد. دولت فعلی کانادا که راست ترین دولت کانادا پس از جنگ جهانی دوم می باشد، از روز سر کار آمدنش تا به امروز همیشه مورد حمایت احزاب جدایی طلب کبک بوده است. احزاب جدایی طلب کبک به نمایندگی از سرمایه داران کبک (به امید گرفتن کمک های مالی کلان و استقلال خود از دولت کانادا) تاکنون به لایحه بودجه این دولت دست راستی و همه لوایح پیشنهادی آن در مجلس رأی مثبت داده اند. احزاب جدایی طلب کبک در عین حال که زبانا به انتقاد از عدم بی طرفی دولت کانادا نسبت به جنگ در خاورمیانه پرداخته اند ولی کاملاً از دخالت نظامی کانادا در افغانستان حمایت می کنند. از طرف دیگر احزاب جدایی خواه کبک اعلام کرده اند که دولت مستقل کبک که مد نظر آنها است کاملاً از دولت آمریکا حمایت خواهد کرد و در صورت استقلال عضویت در ناتو، نوراد (NORAD) و نقا را در برنامه خود خواهد داشت. (این است معنای صلح طلبی این احزاب).

قدرت مندترین لایه های بورژوازی کانادا در رویارویی با اوج گیری میلیتاریسم در آمریکا- نزدیکترین متحد سیاسی و اقتصادی شان- و ظهور رقبای جدید اقتصادی در آسیا، به این نتیجه رسیده اند که جهت حفظ منافع استثمارگرانه خود به سودشان خواهد بود که در اتحاد نظامی آمریکای شمالی (CAF) به رهبری آمریکا شرکت کنند و نیروهای خود را به مناطق جنگی مثل عراق و افغانستان بفرستند. اما مردم کانادا با سیاست های جنگ طلبانه دولت (که با کمک احزاب جدایی طلب کبک و فدراسیون کارگری طرفدار آنها به قدرت رسید) مخالفند. در جریان تظاهرات اخیر نیز به خوبی می شد دید که آگاهی و تنفر طبقات زحمتکش کانادا نسبت به احزاب بورژوایی و فدراسیونهای کارگری وابسته به آنها نسبت به سالهای پیش از جنگ عراق افزایش بیشتری یافته است. به این دلیل است که این احزاب و فدراسیونها در تلاشند که با چسباندن خود به اعتراضات ضدجنگ به توهم راکنی در مورد جایگاه طبقاتی خود و ترمیم موقعیتشان نزد توده ها نایل شوند.

اما مردم کانادا فراموش نکرده اند که این احزاب به مثابه بخشی از سازماندهندگان این تظاهرات، نمایندگان جناحی از بورژوازی صاحب قدرت در کانادا می باشند که در تظاهرات عظیم مردم کانادا علیه حمله آمریکا به عراق شرکت نکردند و سیاستهای تجاوزکارانه آمریکا را تائید و حمایت نمودند.

نامه ای از کردستان عراق!

... عزیز، همانگونه که خبر داری از زمان رویداد بمباران شیمیایی حلبچه تا به حال انواع کمک‌های بین‌المللی و محلی و منطقه‌ای و بودجه کشوری و منطقه‌ای کردستان عراق برای بازسازی حلبچه اختصاص داده شده اما اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی حلبچه را فقط تبدیل به وسیله استفاده‌های سیاسی و تبلیغی خودشان کرده‌اند و خوراک خوبی برای مظلوم‌نمایی و محق نشان دادن خودشان شد.

هنوز که هنوز است شماری از مجروحین این بمباران منتظر مداوا هستند، کسانی که خانه و دارایی‌هایشان را از دست داده‌اند و یا کارهایشان را از دست داده‌اند منتظر احقاق حقوق خودشان هستند. ولی هیچ کسی جوابگوی آنها نیست.

تمام اینها در حالی است که اتحادیه میهنی طبق دستورات حکومت ایران عملاً راه را برای نیروگیری و کار و فعالیت احزاب و دسته‌جات اسلامی و متحجر اسلامی در این منطقه باز کرده است و این گروه‌ها هم با استفاده از شرایط اقتصادی و عقب‌افتادگی فرهنگی و اقتصادی منطقه مشغول نیروگیری هستند. البته اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان عراق هم به یک دشمن خانگی برای مشغول نگه‌داشتن مردم احتیاج دارند. چرا که در صورت برقراری آرامش، دیگر بهانه‌ای برای کمکاری و چپاول کردن مردم باقی نمی‌ماند و باید به آبادانی و رسیدگی به امور مردم پرداختند.

در این اواخر هم در شهر حلبچه مانند هر سال مراسم‌هایی در یادبود این فاجعه برپا شد که در یکی از اینها مردم شروع به دادن شعار کردند و خواستار رسیدگی به خواست‌هایشان شدند که به جای جواب‌گرفتن، با باتوم و سرکوب مواجه شدند، مردم عصبانی هم تندیس یادبود بمباران شیمیایی حلبچه را آتش زدند و اتحادیه میهنی هم بی‌دریغ گلوله نثارشان کرد.

شنیدم که ۳ نفر کشته شدند و تعدادی هم زخمی و صد البته تعداد زیادی هم دستگیر شدند که هیچ‌کس از تعداد دقیق آن خبردار نیست و نمی‌شود آمار دقیق در این مورد ارائه داد. یکسری از این دستگیرشدگان بعد از مدتی پذیرایی بی‌شانه در زندان اتحادیه میهنی، آزاد شدند ولی تعدادی هنوز در زندان مانده‌اند و قرار است محاکمه بشوند و تنها هم احکام سنگین و بدی خواهند خورد. هنوز هیچ خبری در این زمینه منتشر نشده است. البته سال قبل در منطقه دیگری در کردستان عراق تظاهرات مردم را به گلوله بستند فکر کنم جایی به اسم کلار.

... راستی مثل اینکه بهت نگفتم، اگر یادت باشد سال قبل تظاهرات و مبارزات بسیار دلگرم‌کننده‌ای در کردستان ایران در جریان بود، ... جریانات سیاسی ایرانی ساکن در کردستان عراق با لباس شخصی اقدام به راهپیمایی برای اعلام پشتیبانی از این مبارزات مردم کردستان کردند.

درست هنگام جمع‌شدن جمعیت در محل مورد نظر که حدود چند صد نفری می‌شدند بلافاصله قبل از شروع راهپیمایی توسط نیروهای امنیتی اتحادیه میهنی مردم محاصره شدند آنهم وسط خیابان قبل از شروع حرکت. بعد از چند دقیقه که نتوانستند جمعیت را متفرق کنند حدود ۲۰ تا ۳۰ قبضه کلاشینکوف شروع به تیراندازی در اطراف تظاهرکنندگان کردند و برای لحظاتی صحنه سرکوب تظاهرات مردم کردستان ایران در اذهان تداعی شد انگار با ارتش عراق می‌جنگند بی هیچ ملاحظه‌ای در حالیکه بیشتر تظاهرکنندگان زن و بچه بودند و با گلوله‌های گرم ناسیونالیستی کردی از آنها پذیرایی کردند و تهدید کردند که اگر متفرق نشوند لوله اسلحه‌ها به جای هوا اینبار رو به پائین خواهد بود و این در شرایطی بود که در میان تظاهرکنندگان از چپ تا راست وجود داشت حتی هم‌پاوری‌های خودشان. ... می‌بینی فدرالیسم و ناسیونالیسم کرد چقدر مردم کرد را دوست دارد! اما آنها حتی با هم‌پالکی‌های خودشان هم توافق ندارند. ■

سینه‌زنی اکبر گنجی زیر کوتل منشور "حقوق بشر"

محسن نور بخش

چندی است که "حقوق بشر" گویی اکبر گنجی ولوله ای در دل بعضی از طیف های ورشکسته "مخالفین" جمهوری اسلامی از جمله توده ای - اکثریتی های خائن و باقی مانده هایی از "جبهه ملی" و برخی از "جمهوری خواهان" به راه انداخته است.

اکبر گنجی، از فعالین سابق باندهای مخوف اطلاعات و امنیت رژیم ضدحلقی جمهوری اسلامی و فعال کنونی در باندهای برنامه ریزی شده توسط بخش هایی از امپریالیست ها، این روزها به شهرهای مختلف جهان سفر داده میشود تا در مورد لزوم به رسمیت شناخته شدن "حقوق بشر" و اشاعه "دموکراسی" در ایران، در جلساتی که برای او ترتیب داده میشود برای ایرانیان خارج از کشور سخنرانی کند.

اگر چه امپریالیست ها در نهایت در غارت منابع طبیعی و ثروت کشورهای دیگر هم نظرنند ولی برای پیشبرد مقاصد استثمارگرایانه خود برنامه ها و نقشه های مختلفی دارند تنوربسین هایشان از یک نفر دستور نمیگیرند. برای همین است که فراکسیون هایی از آن ها زندانی سابق امیر عباس فخرآور که خود را دانشجو، نویسنده و روزنامه نگار هم معرفی می کند را به یک گونه "مطرح" میکنند و گروه های دیگری از آن ها نام سردار اسبق سپاه، نویسنده، روزنامه نگار و زندانی سابق اکبر گنجی را به طریق دیگری بر سر زبان ها میاندازند.

"روابط عمومی" فارسی زبان این فراکسیون ها که توانست اسم گنجی را در ظرف کمتر از دو سال این گونه بر سر زبان ها بیندازد و رسانه های اینترنتی خارج از کشور را با عکس های در حالت اغمای دوران اعتصاب غذای او پر نماید، خوب میداند که عکس دست دادن او با جرج بوش، بر خلاف نظر دوست دیرینه اش مسعود بهنود، بعنوان "بوسه مرگ" او خواهد بود. آن ها او را در گردش در پایتخت های کشورها، زیرکانه به دیدار کسی همچون نوام چامسکی میبرند نه بوش. مواضع چامسکی بر سر مذهب، چه مسیحیت و چه اسلام البته بر همگان روشن است. اما آن ها امید دارند که با نشان دادن گنجی در حال دست دادن با چامسکی، برای چهره مورد نظر خود اعتبار بدست آورند. شکی نیست که اگر بتوانند اکبر گنجی را به محضر عرفانی دالی لاما هم میبرند تا او جنبش دموکراسی خواهی اکبر گنجی را با جنبش آزادی مذهبی خواهی خود پیوند زده و با دعای بودایی ایشان "جنبش دموکراسی خواهی در ایران" از گزند افراد و افکار ناپاک محفوظ بماند.

اما این بار کارگزاران پشت پرده با کسب تجربه و درس آموزی از پروژه "معروف نمودن" هم پاله او (محسن سازگارا) در میان ایرانیان خارج از کشور، تاکتیک ها و روش های دیگری بکار گرفته اند. اگر پارسال، محسن سازگارا را با بهانه عمل جراحی قلب با ویزای "پزشکی" به آمریکا بردند تا بر حسب اتفاق با موسسات "تحقیقاتی" آمریکایی هم نشست و برخاست کند. امسال اکبر گنجی بدون هیچ بهانه سوال بر انگیزی ویزای ورود به واشنگتن را اخذ میکند.

اگر معلوم شد که نشست و برخاست افرادی هم چون مهرانگیز کار و محسن سازگارا با عوامل آن موسسات به مذاق ایرانی ها خوش نمیآید، چیزی که حتی رضا پهلوی هم مدت هاست آن را فهمیده و همواره سعی در نشان دادن جدا

سرکوب مبارزات مردم در کردستان عراق همچنان ادامه دارد!

طبق آخرین اخبار رسیده از شهرهای کردستان عراق، دولت "هریم" (به اصطلاح دولت ملی در کردستان) تظاهرات گسترده و آرام مردم در شهرهای مختلف را به طور وحشیانه ای سرکوب کرده و آنها را به خاک و خون کشیده است.

در تظاهرات سراسری روز دوشنبه هفتم اوت ۲۰۰۶ در شهر "دربندی خان"، نیروهای امنیتی معروف به "آسایش" با شلیک گلوله به طرف مردم معترض، دو تن را زخمی و بیش از ۱۰۰ نفر از آنان را دستگیر نموده اند. به دنبال این حادثه، ماموران امنیتی بلافاصله زخمی شدگان را از منطقه "دربندی خان" خارج کرده و به شهر "سلیمانیه" منتقل کردند. در آن روز - هم زمان، بیشتر از ۲۰۰ نفر از اهالی سلیمانیه، کرکوک، کفری، حلبچه و روستاهای اطراف چمچمال نیز توسط نیروهای مسلح امنیتی به بهانه های مختلف بازداشت و زندانی شده اند.

دامنه این ناآرامی ها از "دربندی خان" به شهرهای "کلار"، "کفری" و "چمچمال" هم کشیده شده است. پلیس و نیروهای نظامی در شهر "چمچمال" ۴۴ نفر را دستگیر و به منظور جلوگیری از پخش خبر این گونه وقایع، چهار خبرنگار شهر "کلار" را به زندان انداخته و دفاتر ۴ نشریه شهر را بسته تا از چاپ روزنامه های این شهر جلوگیری به عمل آورده باشند. دولت کردستان اعلام داشته است که هرگونه تظاهرات در شهر "کلار" غیرقانونی به حساب خواهد آمد و تظاهرکنندگان با اشد مجازات روبرو خواهند شد.

با افزایش بی حد و حصر فقر و بیکاری در استان های کردنشین شمال عراق ناشی از نابرابری های فاحش در زمینه های اقتصادی و بی عدالتی عریان در همه شئون اجتماعی، حدود دو ماه پیش، مردم جان به لب آمده شهرهای ذکر شده در اعتراض به فساد مالی رهبران دولتی، عدم وجود خدمات عمومی شهری، کمبود برق و مواد سوختی مثل نفت و بنزین و به طور کلی فقدان مایحتاج عمومی، نامه اعتراضیه ای به حزب دموکرات کردستان و اتحادیه میهنی کردستان می نویسند و در آن به خواست های به حق خود اشاره میکنند. روزنامه های محلی هم با چاپ این اعتراضات از خواست های به حق مردم زحمتکش کرد پشتیبانی کرده و به مسئولین شهرها هشدار یک اعتصاب عمومی میدهند.

اما دولت "هریم" با خصوصی کردن اکثر منابع طبیعی منطقه، با خصوصی کردن کارخانه ها و کارگاه ها و با بستن قراردادهای کلان با امپریالیست ها روز به روز به امپریالیسم و سرمایه های جهانی وابسته تر شده و در پاسخ گوئی و رسیدگی به خواست های به حق مردم در عجز کامل به سر برده و چاره ای برای خود جز سرکوب بی امان توده ها نمی بیند. این است که تظاهرات آرام روز دوشنبه هفتم اوت ۲۰۰۶ به دست این دولت به شدیدترین وجهی سرکوب می شود. در حالیکه جنبش نوین کردستان عراق تازه آغاز گشته و این مبارزات به حق زحمتکشان علیرغم سیاستهای سرکوبگرانه دولت "هریم"، به دیگر نقاط کردستان عراق کشیده خواهد شد. ■

بودن موضع خود از اربابان آمریکایی پدرش را دارد، بعضی از آن عوامل دریافته اند که حداقل در مورد ایران برنامه های خود را نباید در ادارات خود همراه با تبلیغات علنی به پیش ببرند، بلکه ابعاد آن برنامه ها را در خفا و در پشت درهای بسته هتل های سه ستاره ای دور افتاده با نامزدهای کاندیدایی خود در میان بگذارند.

آن ها تجربیات متعدد انقلابات "مخملی" را فرموله و آن را به زبان های مختلف ترجمه کرده و برای مطالعه به نامزدهای کاندیدایی خود میدهند. برای همین هم است که اکبر گنجی، یکی از مهره های موثر در سپاه پاسداران و عامل سرکوب دیروزی، امروزه "جمهوری خواه" از نوع مونتسکیویی آن شده و صحبت از جدایی قدرت قوه های مقننه، اجراییه و قضاییه از یکدیگر میکند. به او گفته شده که اگر چه نظام جمهوری اسلامی از لحاظ اقتصادی به سیستم سرمایه داری جهانی وابسته است ولی رونمای آن ملقمه ای است از اختلاط روابط استثماری سرمایه داری جهانی با نمودهای ارتجاعی اسلام هزار و چهارصد ساله. او اکنون شکایت از این میکند که در رونمای نظام جمهوری اسلامی نه تنها از انسان، با ارزش های بورژوازی و به اصطلاح "مدرن" همچون حق آزادی بیان، حق انتخاب فردی و یا حق رقابت آزاد خبری نیست بلکه بنیادگرایان باعث رشد بیمارگونه سرمایه داری در ایران شده اند، رشدی که دیر یا زود به یک انفجار اجتماعی منجر خواهد شد.

او میگوید که "ما طرفدار انقلاب نیستیم، ما طرفدار شورش و خشونت و ترور نیستیم و هیچ کدام از این کارها را هم نمیخواهیم انجام بدهیم..." او یاد گرفته است که همچون جمهوری اسلامی و امپریالیست ها عبارات را از مفاهیم آن تهی کند. انقلاب کارگران و زحمتکشان برای رسیدن به سوسیالیسم را خشونت، شورش و ترور تبلیغ کند تا بدین وسیله بر حرکت اجتماعی بعدی مردم سوار گشته، سعی کند آن را در مسیری بیندازد که به زعم امپریالیست ها عواقب "نامطلوب" نداشته باشد.

اکبر گنجی برای ساکت کردن کسانی که از او درباره نقش وی و دوستانش در شکنجه های وحشیانه زندانیان سیاسی و کشتار هزاران تن از آنها در سال های ۶۰ تا ۶۷ میپرسند، زیرکانه از جواب صریح دادن به سوال خودداری کرده، خواستار "سند" میشود! اما به این "سند" خواهی گنجی ایرادات زیادی وارد است. اولاً: آیا اگر کسی اسناد جنایات وی را رو کرد ایشان واقعا قبول میکنند؟ ثانیاً: مگر واقعیت بیش از دو دهه سرکوب مردم در ایران و جنایت بر علیه آنها توسط نیرو های سرکوبگر جمهوری اسلامی و از جمله سپاه پاسداران که گنجی یکی از اعضای موثر آن بود خود به حد کافی سند زنده ای نیست! ثالثاً: مگر عکس ددمنشی های امثال گنجی را هم مثل عکس اعتصاب غذایی در هر نشریه ای چاپ میکردند که حال او سند آنچنانی از ما طلب میکند؟ رابعاً: ایرانیان خارج از کشور چگونه میتوانند از جنایاتی که اینان در داخل کشور مرتکب شده اند در اینجا "سند" ارائه دهند! اما سندهای کتبی جرم ایشان و همپالگی هایشان هم بدون شک موجود است و بعد از پیروزی انقلاب در دادگاه های علنی خلقی بار دیگر در معرض دید همگان قرار خواهد گرفت تا توده های مردم بتوانند رأی خود را برای مجازات عوامل جنایتکار رژیم منفور جمهوری اسلامی صادر کنند. در آن زمان البته ممکن است کسی از این جنایتکاران عاجزانه تقاضا کند که "بخشش، ولی فراموش نکن". اما امروز که هنوز مردم قدرت نگرفته اند اینانی که از "بخشش" سخن میگویند و مدعی اند که "یک جا باید بخشید" آیا برای خام کردن مردم و تداوم جنایت هایشان نیست که اینگونه طلب بخشش میکنند!؟

نگ و نفرت بر همه ریاکاران!!

نابود باد جمهوری اسلامی!!

نابود باد امپریالیسم!!

زنده باد انقلاب کارگران و زحمتکشان برای رسیدن به سوسیالیسم!!

پیروز باد انقلاب!

زنده باد کمونیسم!

On the White House Meeting with the "Opposition" of the Islamic Republic

Translated excerpt from the current issue's editorial

To those who put their hope into foreign powers to replace the Islamic Republic regime for them, the meeting of some US officials such as Elliot Abrams (the director of Middle East affairs in the US National Security Council) and Nicholas Burns (the Under Secretary of State for Political Affairs) with a number of the Islamic Republic's dissidents referred to as "ethnic and religious minorities and human rights activists" has been interpreted as a sign of US seriousness in finding an alternative for the Islamic Republic. Yet, the fact of the matter is that these meetings are not and cannot be as serious as claimed.

Ever since the US administration turned September 11 into a pretext for expanding its worldwide domination and described the IR as one of the "axes of evil" not a day has passed without US media rhetoric against the ruling regime in Iran. However, in reality the US has maintained its close relation with the dictators ruling Iran and it does not even hide its indirect connection. It is clear that for those who put their hope into foreign powers and are counting the days to see the US end the IR and bring democracy to them on a silver platter but it is not easy to understand the complexity of the above relations. If we could understand the true relationship between the imperialist countries and imperialist-dominated ones, then these complex and contradictory relations would indeed become comprehensible as well

as why the imperialists beat the drums of the "ethnic question" or speak of federalism while holding talks with this or that representative of the IR.

The truth is that concerning the relations between imperialism and imperialist-dependent regimes we must not forget the following points: a) superficial quarrels of these regimes against imperialism and even the intentions of the imperialists to change such regimes by no means give the regimes an independent identity- the historic examples of the Taliban and the Shah in Iran is indeed proof of this and shows that the imperialists never tie their destiny to that of their puppets. b) when a regime's case is on the table, as they put it, all means and methods are considered and one or combination of a few means are used that guarantee their maximum interests.

The fact is that in order to expand its imperialist domination around the world and maintain its superior position to other rival imperialists, the US is trying to bring an even greater part of the world market under its control and to do so it has intensified its military presence across the globe and has shown it will not hesitate to overthrow even its own dependent regimes.

It is within this framework that we see the US trying to advance its policies in the Middle East under the

catchwords like plan for the "Great Middle East" and its "democratization", thus exposing its perceived necessity in gaining a greater control over Iran than before. This is the essence of the US's conflict with the Islamic Republic. Again, it is clear that if deemed necessary in this process to bring the IR down, the US will not hesitate to do so despite the IR's services to the imperialists.

What forms these policies take is another matter which depends on future developments. But no matter what direction this process takes it makes no difference in the fact that the US's attempts are against the interests of Iranian people and indeed all of the US's policies in the Middle East are towards tightening the chains of the masses' enslavement in the region. Experience has shown that in order to reach its interests the US will unfold diverse plans and contact different groups. However, experience has also shown that although US has made contact with IR dissidents and has used this as a means to pressure the IR whenever the time comes, it will not hesitate to "burn" them too. Therefore, those who seemingly think they feel silk they should know, as the expression goes... "this aint a silk purse, it's a sow's ear". ■

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران
0044 - 7946494034

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England